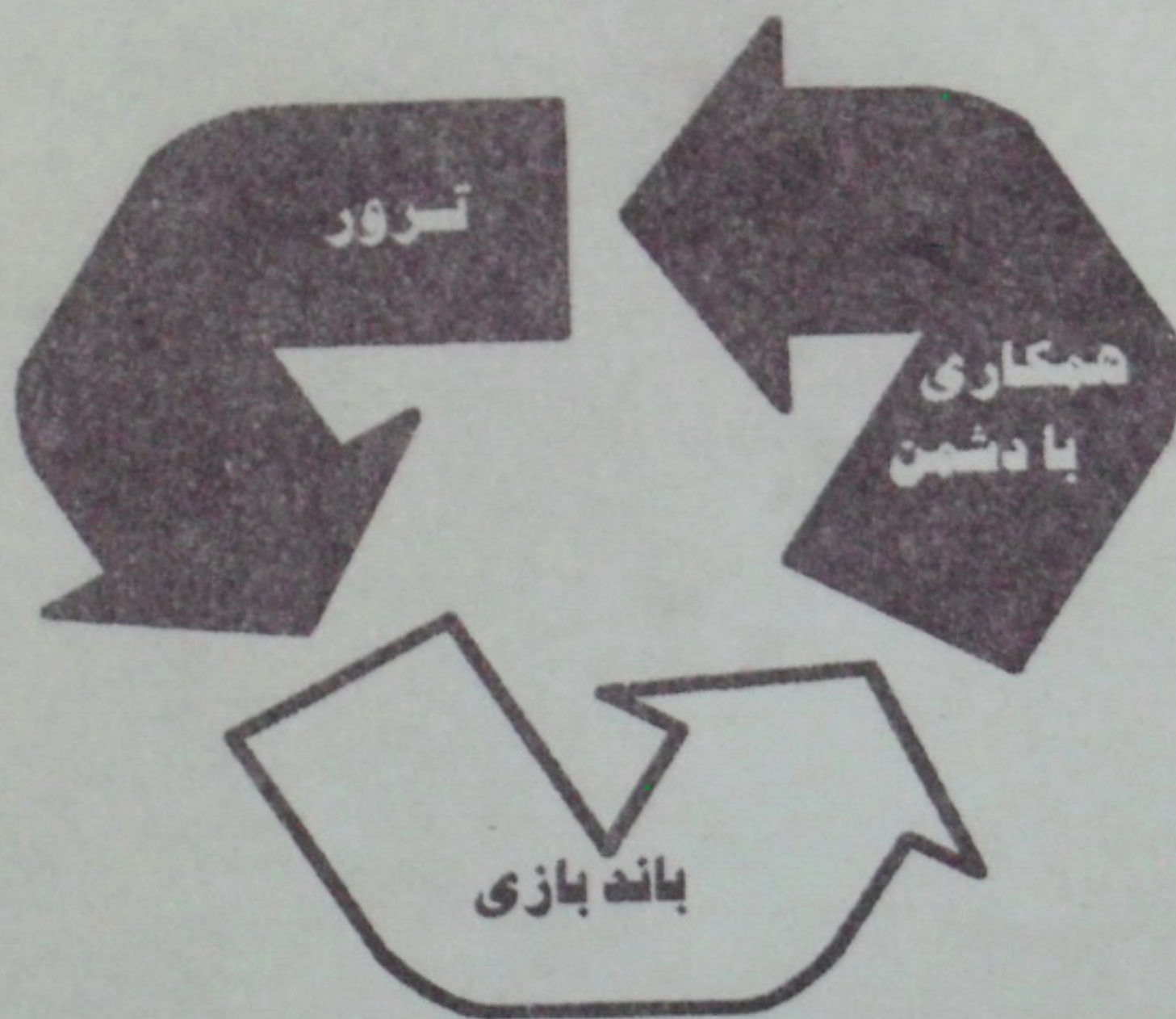


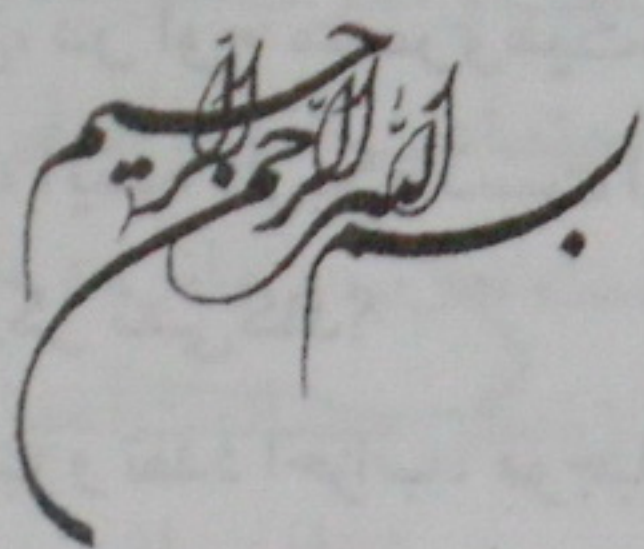
پس از سکوت

«سرگذشت چند پدیده»



چاپ دوم

علی جان زامدی



سرآغاز

گردش ایام و تقلب احوال، هر فرد و جمعی راهگاه در موقعیتی قرار می‌دهد که از سر اجبار و اکراه، پناه به «اصول زندگی مسالمت‌آمیز» برده، از آن منبر به سخنرانی بپردازد. از این جا در می‌یابیم که «اصول زندگی مسالمت‌آمیز» پناه هر انسان دردمند و دوای درد هر جامعه و تشکل بحران زده است و الا انسان صدمه دیده به آن پناه نمی‌آورد.

ما در دنیا شاهد دو نوع جوامع و تشکلهای هستیم:

۱. جوامع و تشکلهایی که در کمال آرامش خاطر، بدور از نزاع درونی و صف آرای‌های داخلی زندگی می‌کنند و در بستر تاریخ تکامل اجتماعی خود، با نشاط، پر تحرک، هماهنگ، همدست، یک صدا و خالی از اصطکاک و تصادمات درونی و ذات‌البینی تلف‌کننده انرژی‌ها به پیش می‌روند.

در چنین جوامعی، مردم شان جمعند، منزلشان گرمند، اقتصادشان، با رونق، مراکز تعلیمی شان فعال، مراکز صحتی و درمانی شان آماده، ارتباطات شان برقرار، زندگی شان با نشاط و خلاصه هر چیزشان در جای خود قرار دارد و هر کس به انجام مسئولیت‌های خویش مشغول است. نسبت به همدیگر مهربان‌اند و به همدیگر یاری می‌رسانند و هر فرد و جمعی، آرزوی موفقیت دیگری را در سر دارد.

۲. در مقابل جوامع و تشکلهایی وجود دارد که روزگارشان پریشان، آواره، و در بدر در هر کوه و بیابان. چون گرگان بجان هم می‌افتند، چون شیران بر هم دیگر می‌تازند،

نزاع شان بی پایان، حملاتشان علیه یکدیگر بی امان. از کشته‌ها پشته می‌سازند از خون همدیگر سیلاب جاری می‌کنند، خانه ندارند، حرمت ندارند، محتاج بیگانه‌اند، قلب کافر به حالشان به درد می‌آید اما خود بر یک دیگر ترحم نمی‌کنند و همیشه بر عدد «دو» تقسیم می‌شوند و تا بی نهایت، این تقسیم ادامه دارد.

چرا چنین است؟ چرا در اروپا، مردم ساکن در یک قاره متحد شده، پارلمان مشترک، بازار مشترک و پول مشترک می‌سازند و در آسیا و آفریقا و جاهای دیگر، مردم یک کشور برای ایجاد حاکمیت سیاسی در کشور با هم به توافق نمی‌رسند؟

چرا هزاره و شیعه افغانستانی، در اوج محرومیت، اسارت، دربدری، آوارگی، نیازمندی، فقر، بدبختی، تیره روزی، آینده تاریک، دست از خود زنی بر نمی‌دارد و نگاه‌ها را از بیرون به درون متوجه و متمرکز نمی‌کند؟

گفته‌اند: «تعدد اقوام، تعدد مذاهب و تعدد احزاب، موجبات ایجاد و دوام بحران افغانستان را، فراهم آورده است.» اگر این حرف در افغانستان صادق باشد - که صادق نیست - در مورد جامعه هزاره و شیعه، از واقعیت نمایی عاجز است. چون هزاره یک قوم است و شیعیان از مذهب واحدی برخوردارند و پیروان یک حزب با هم درگیری مداوم و لاینقطع دارند. به اعتقاد من حیات جمعی پر تنش یا فاقد بحران، در گرو اعمال یک سلسله اصول از جانب افراد و مجموعه‌های درونی هر جامعه و تشکل است. هر گاه افراد و مجموعه‌های موجود در یک جامعه و تشکل، به اصول زندگی مسالمت‌آمیز، التزام عملی داشته باشند، جامعه و تشکل از بحران فاصله گرفته، به ثبات، اقتدار و بالندگی می‌رسد. عدم التزام عملی به اصول زندگی مسالمت‌آمیز، از جانب اشخاص و مجموعه‌های موجود، هر جامعه و تشکلی را گرفتار چالش‌ها و بحران دوام دار کرده، می‌کند و خواهد کرد.

اگر به حرکت موترها در یک بزرگ راه شلوغ، به صورت دقیق و عبرت گیرانه نظر نماییم، مدعای فوق را به چشم سر مشاهده می‌کنیم. هزاران عراده موتر بزرگ و کوچک، با التزام عملی موتروانهای شان به مقررات رانندگی در بزرگ راه به حرکت در می‌آیند و در پناه التزام عملی به مقررات رانندگی، کوچکترین اصطکاک و تصادمی ایجاد نمی‌شود و همه سالم و سر وقت، به مقصد می‌رسند.

بسیار دیده شده است که در جاده‌های خلوت و تردد موترهای معدود، مرگبارترین تصادفات صورت گرفته است. وقتی پدیده تصادف علت یابی می‌شود، عدم التزام عملی موتروان به مقررات رانندگی، مشاهده می‌گردد. سبقت غیر مجاز، سرعت غیر مجاز، بار غیر مجاز و... تصادفات و حوادث تلخی می‌آفریند.

جوامع بشری، در بزرگ راه حیات جمعی، حکم همان موترها را دارد و هر فرد را می‌توان یک موتر فرض کرد و مجموعه‌ها - خونی، مذهبی و سیاسی - را می‌توان به انواع موترها تشبیه نمود

همان طوری که عدم التزام عملی موتروان‌ها، به مقررات راهنمایی و رانندگی، حادثه می‌آفریند، عدم التزام عملی افراد و مجموعه‌ها در درون یک جامعه یا یک تشکل به اصول زندگی مسالمت‌آمیز، بحران و فاجعه خلق کرده، بستر جامعه و تشکل را به جهنم سوزان تبدیل می‌کند.

تعدد یا عدم تعدد اقوام، مذاهب و احزاب، در بحرانی کردن و ثبات جامعه نقش چندانی بازی نمی‌کند، مهم در حیات اجتماعی، التزام عملی به اصول زندگی مسالمت‌آمیز است. اگر در جامعه‌ای ده قوم، بیست حزب و پانزده مذهب وجود داشته باشد اما، همه مجموعه‌های فوق، به اصول زندگی مسالمت‌آمیز عملاً ملتزم باشند، جامعه به ثبات، حیات، بالندگی، رشد و اقتدار، دست خواهد یافت. و بر عکس، اگر جامعه‌ای متشکل از یک قوم، پیرو یک مذهب، دارای یک حزب سیاسی هم باشد ولی افراد و مجموعه‌ها - به هر صورت جامعه خالی از مجموعه‌های انسانی نیست - به اصول زندگی مسالمت‌آمیز، التزام عملی نداشته باشند، جامعه، هرگز روی ثبات، امنیت، بالندگی، رشد و اقتدار را نخواهد دید. مثال موتروان‌ها و حرکت در جاده‌ها، آئین نامه مقررات رانندگی، را در ذهن مجسم کرده مرور نمایید.

ملاحظه می‌شود که وحدت نژادی، مذهبی و حزبی، توان ضمانت ثبات در جامعه را ندارد، همان طوری که تعدد اقوام، مذاهب و احزاب، الزاماً، بحران آفرین نیست آنچه که بحران می‌آفریند یا بحران را به ثبات تبدیل می‌کند، التزام عملی یا عدم التزام عملی افراد و مجموعه‌های انسانی، به اصول زندگی مسالمت‌آمیز است و لاغیر.

بحران دیرپای آفریقای جنوبی با پذیرفته شدن دو اصل از اصول زندگی مسالمت‌آمیز و التزام عملی به آن، از جانب طرفهای درگیر، حل شده، دشمنی‌ها به دوستی و جنگ به صلح تبدیل گردید. آن دو اصل عبارت اند از:

۱. وحدت انسان در خلقت و حقوق.

۲. پذیرفتن حاکمیت اکثریت سیاسی، از جانب اقلیت.

من، در حال حاضر در پی تبیین و احصاء اصول زندگی مسالمت‌آمیز نیستم و این کار را به وقت دیگری موکول نموده، از خدای سبحان، توفیق انجام آن را به وجه احسن می‌طلبم؛ اما آنچه، در حفظ ثبات و بالندگی جامعه و تشکل، حیثیت سنگ نخستین را دارد

سه مقوله زیر است:

الف - مطرح بودن «تحقق آرمان بزرگ به عنوان هدف» منظور از آرمان بزرگ همان چیزی است که همه افراد و مجموعه‌های موجود در جامعه، خواهان تحقق آن بوده، دل در گروش دارد.

ب - کارآیی و نقش آفرینی در جهت تحقق آرمان به عنوان یگانه معیار ترفیع و تنزل افراد و مجموعه‌ها.

ج - التزام عملی به اصول زندگی مسالمت‌آمیز، به عنوان یگانه معیار خودی و غیر خودی افراد مجموعه‌ها، مجاز و غیر مجاز بودن اعمال، گفتار و موضع‌گیری.

بعد از سقوط بامیان و اشغال هزاره جات به دست گروه طالبان، در نشریات متعلق به حزب وحدت، شاخه استاد خلیلی، گاه، گاه مطالبی مطرح شده، پایه تحلیل حوادث محکومیت و یا برائت افراد قرار می‌گیرد که بعضاً بیانگر یکی از اصول زندگی مسالمت‌آمیز و بعضی دیگر مرتبط به آن می‌باشد.

طرح و تکیه به آن مطالب، اگر برخاسته از یک نگرش عالمانه و متعهدانه به حوادث بوده، استفاده ابزاری از آن صورت نگرفته باشد، علامت تکوین هسته‌های اولیه یک تحول به حساب می‌آید که بسیار مهم است و می‌توان امیدوار بود که با گسترش، تعمیق و تعمیق این فرهنگ، جامعه زلزله زده ما به ثبات دست یابد.

اهم این مطالب، عبارتند از:

۱. محکومیت اعمال اصل «یک بام و دو هوا»
۲. محکومیت اعمال اصل «همدستی با دشمن مشترک و تصفیة رقباء از این طریق» و خیانت خواند آن.
۳. محکومیت اعمال اصل «ترور رقباء» و دادن عنوان خیانت، به آن.
۴. ضرورت اعمال اصل «همکاری جریان‌های مختلف برای تحقق یک آرمان بزرگ و مشترک» و عاقلانه خواندن آن و مترقی شمردن عاملان به این اصل.
۵. ضرورت اعمال اصل «حرمت گذاری به اصول اساسی مصوب» و تسلیم بودن افراد در برابر آن.

مطالب شماره دو، سه و چهار در هفته نامه وحدت شماره ۳۱۰ به چاپ رسیده و مطلب شماره یک، باز هم در همان هفته نامه، شماره ۲۹۳ چاپ شده و مطلب شماره پنج را هفته نامه همبستگی شماره ۳۲ و میثاق وحدت شماره یک به چاپ رسانده است. گفته شد، اگر از این اصول استفاده ابزاری نشده باشد، استفاده ابزاری از این اصول

آن است که عمومیت اصول متذکره، مورد خدشه قرار گرفته، استفاده از آن برای بعضی مجاز و برای بعضی دیگر محکوم شناخته شود. به عنوان مثال ترور افراد مربوط به حزب خود را محکوم نموده، از ترور افراد رقیب، به دست نیروهای خود حمایت به عمل آورد.

با احراز شدن شرط فوق، ما با حزب وحدت جناح استاد خلیلی، به یک سلسله اصول متفق علیه دست پیدا می‌کنیم و در تحلیل حوادث و برخورد با اشخاص، از آن بهره می‌جوییم. دست یابی به اصول مشترک، مورد پذیرش و متفق علیه، ما را در شناسایی اشخاص و مجموعه‌های بحران آفرین، کمک زیادی

می‌کند و بسیاری از مسایل مورد اختلاف به حل نزدیک شده، ما به ساحل یکی از مقوله‌های بسیار اساسی ثبات در جامعه و تشکل تقرب می‌جوییم. آن مقوله «تفاهم» است.

از آنجایی که طرفین به اصول یاد شده، معتقد بوده، التزام عملی داریم، برای ترویج و نهادینه کردن آنها در جامعه، تلاش می‌کنیم.

به پیروی از اصول فوق، مطالب و مدعیات

مطرح شده در ستون «یادداشت هفته» هفته نامه وحدت،

شماره ۳۱۰ را به تحلیل گرفته، به گذشته‌ها سفر می‌نماییم و داستان تشکیل حزب وحدت و از هم پاشیدن آن را، به بررسی می‌گیریم. مهم‌ترین مسأله در این تحلیل و سیاحت آن است که از این اصول استفاده ابزاری صورت نگیرد. پس شما خوانندگان عزیز مواظب بوده، از اصول مورد نظر محافظت به عمل آورید.

چرا هزاره و شیعه

افغانستانی، در اوج محرومیت،

از سارت، دربدری، آوارگی،

نیازمندی، فقر، بدبختی، تیره روزی،

آینده تاریک، دست از خود زنی بر

نمی‌دارد و نگاه‌ها را از بیرون به

درون مـتـوجـه و مـتـمرکز

نمی‌کند؟

بازخوانی گذشته

سرگذشت مقوله‌های همدستی با دشمن، ترور رقباء و همکاری نیروهای مختلف برای تحقق آرمان بزرگ.

هفته نامه وحدت، شماره ۳۱۰ در ستون «یادداشت هفته» خود، دو فراز را مطرح کرده است که شکافتن آن، غرض آگاهی مردم و آنهایی که از دور دستی بر آتش دارند، بسیار مفید و ضروری است.

فراز یکم:

یکی از مشکلات و گرفتاری که دامنگیر ملت ما در بخش‌هایی از هزاره‌جات گردیده است، پیوستن عده‌ای روحانی نما و مطرح به طالبان است. البته این‌ها به دو دسته تقسیم می‌گردند. برخی شان، پس از پذیرش امارت طالبان در صدد آن بوده‌اند که به گونه‌ای عمل نمایند که نه خود با خطر مواجه شوند و اگر هم بتوانند از در تنگنا قرار گرفتن ملت پیشگیری نمایند که گر چه نتوانسته‌اند از خشونت و خون ریزی و جرم جنایت طالبان در هزاره‌جات جلوگیری نمایند، لکن با این انگیزه و بینش به طالبان پیوسته‌اند و دسته دیگرشان به این باورمندی هستند که الان وقت تاخت و تاز و هنگام انتقام‌گیری و زمان تصفیه حساب است لذا به جای فکر نمودن به مصالح اجتماعی و این که این گروه متحجر و خود کامه چه بر سر ملت ما آورده‌اند... و در عوض اندیشیدن به آرمان کلی و کلان جامعه و کشور، به بحران آفرینی و ناامن ساختن منطقه و ایجاد بدبینی رو آوردند و با ترور شخصیت‌های مبارز و متعهد مانند استاد موحدی ارزگانی و روحانی متدین آقای رضایی و... و لشکر کشی به بعضی مناطق آزاد مثل «خدر» و «بندر» و «دره خودی» و تهدید و اولتیماتوم به بعضی شخصیت‌هایی که زیر بار طالبان نرفته‌اند، خوش خدمتی شان را به طالبان نشان دادند.

در این فراز سه نکته قابل تأمل و دقت است:

نکته اول:

این که نویسنده، روحانیون پیوسته به گروه طالبان را به دو گروه خادم و خائن تقسیم می‌نماید، مصداق بارز و روشن اعمال اصل «یک بام و دو هوا» است و قصد آن دارد که روحانیون پیوسته به گروه طالبان را که به حزب و تشکیلات خودش منسوب می‌باشند، از «خیانت» و «ضعف نفس» برائت داده، تاج افتخار خدمت و سپر بلای ملت شدن را به فرق آنان بگذارند. و هم می‌خواهد که «خیانت» و «ضعف نفس» را به کسانی بچسپاند که ائتلاف با همکاران آنها را (کاظمی و محسنی) «مایه امید» مردم و «همدلی رهبران» معرفی می‌کند.

راست قضیه آن است که نویسنده، نه به مردم و آینده آنها عقیده‌مند است و نه به ائتلاف و همدلی رهبران، بلکه قصد دارد، از هر نمد، کلاهی برای رهبر و حزب خود بسازد و در عین حال، به حریفان خویش نیز بتازد. ورنه، اگر امیدواری مردم یک امر مقدس است - که هست - و اگر همدلی رهبران، یک ضرورت است - که بدون تردید، هست - چرا به برجسته‌ترین و شاخص‌ترین چهره‌های عضو ائتلاف، کهنه برچسب‌های «عصری برای عدالت» و «امروز ما» غرب کابل را مانند خائن و ضعیف النفس و معامله‌گر می‌چسپاند و چپ و راست، حمله می‌آورد؟ مگر بدنه اصلی گروه‌های ائتلافی در داخل کشور قرار ندارند؟ اگر استاد اکبری و سید حسین شاه مسرور، داکتر شاه جان، «ضعیف النفس»، «معامله‌گر» و «خائن» می‌باشند، پس از کجا که استاد کاظمی و آیه الله محسنی چنان نباشند؟

مگر استاد کاظمی، رهبری استاد اکبری را رد کرده است؟ مگر آیه الله محسنی، عمل حرکتی‌های پیوسته به گروه طالبان را محکوم نموده، آنها را از جریان حرکت اسلامی اخراج نموده است؟ واقعیت آن است که استاد کاظمی و همکارانش، هم چنان به رهبری استاد اکبری متعهدند و آیه الله محسنی، از موضع‌گیری عاقلانه و مصلحت‌جویانه روحانیون و قوماندانان مربوط به حرکت اسلامی، حمایت می‌نماید و در غیر این صورت باید موضع می‌گرفتند که نگرفته‌اند.

به نظر هفته‌نامه وحدت «قوی النفس»، «خادم مردم» و «متعهد به مصالح مردم» کسانی هستند که بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ به ایران آمده و برای یک بار هم که شده به افغانستان نرفته‌اند - مثل خود نویسنده - و هم چنین کسانی می‌باشند که با «قوت قلب» مردم را با همه دشمن ساخته، همه را تشنه به خون مردم هزاره و شیعه

نموده و آن گاه جنگ را به داخل خانه‌های مردم کشانده، خود با خاطر جمع، برداشتن ثروت‌های بادآورده، خانم‌های تازه ازدواج کرده، سوار طیاره شده، از فراز سی هزار پایی، قتل عام شدن، سوختن و آواره شدن مردم را تماشا کرده، با استفاده از فرصت پیش آمده با تلفن ستر لایت با رادیوها تماس گرفته سخنگویی کرده‌اند. به راستی و بدون هیچ تردید، به دشمنی کشاندن یک مجموعه انسانی مظلوم، محروم، تحقیر شده در بدر، آواره و محاصره شده، با همه مجموعه‌های ساکن در کشور، «قوت نفس» و جسارت در حد تهور می‌طلبد.

بدون شک، کشاندن جنگ به درون خانه‌های مردم و رها کردن آنان در برابر نیروهای پر قساوت، جرار، خشمگین، زخم خورده، خواهان انتقام و تلفات دیده، بدون هیچ گونه دفاعی، کار مردان «قوی القلب» است و کسی که ذره‌ای ترحم و مروت، در دل داشته، اندکی احساس همبستگی و پیوند با مردم نماید، هرگز توان انجام دادن چنین کاری را ندارد.

در حالی که مزار شریف، در چنگال خونین دشمن است، دشمنی که در یک سال قبل، به تعداد ده هزار نفر تلفات دیده است، مصاحبه کردن از بامیان و خبر دادن از درگیری

در محلات شهر مزار شریف و حتی پیش روی نیروهای خودی و قلع و قمع شدن دشمن، کار هر انسان با عاطفه و دلبسته به سرنوشت انسانهای گرفتار در چنگ دشمن، نیست بلکه قوت و قساوت قلب می‌طلبد.

بامیان، بدون هیچ برخورد و جنگی، برای دشمن رها شده و مردم آن بدون هیچ گونه دفاعی، به دشمن سراپا کینه و انتقام جویی، سپرده می‌شود. شش ماه از عبور دندان‌های چین تانک‌های دشمن، بر جنازه‌ها و اجساد نیمه جان مردم بی دفاع و رها شده می‌گذرد. دشمن با جاری ساختن دریایی از خون، تخریب و اعمال جنون آمیز، اندکی تسکین یافته و شراره‌های خشمش فروکش نموده و می‌رود که زندگی در قالب حاکمیت غالب و رعیت شدن مغلوب، شکل عادی به خود گرفته، جریان یابد.

مگر بدنه اصلی گروه‌های
ائتلافی در داخل کشور قرار
ندارند؟ اگر استاد اکبری و
سید حسین شاه مسرور،
داکتر شاه جان، «ضعیف
النفس»، «معامله گر» و
«خائن» می‌باشند، پس از
کجا که استاد کاظمی و آیه الله
محسنی چنان نباشند؟

در این ح
بامیان را در
بشارتی، ح
کاملاً بی دف
است.

چنین ف
و بی دفاع
از امنیت ک
می‌باشد، ب
می‌شوند و
آنها از
مردم بی
چرا دشمن
در حالی
زمینه‌ای

نکته
همراه
این م

کسانی ک
حریف، ن
این مطلب
خیانت،
مبادرت
آنچه
تردید نم
دشمن، ب

در این حال، فریاد برآوردن و طرح حمله بر بامیان را مطرح کردن و نوید پذیرایی در بامیان را در سال ۱۳۷۸، دادن، بدون شک «قوت قلب» می‌طلبد. چون پیامد چنین فریاد و بشارتی، حساس نمودن دشمن مسلط و خشمگین و حساس، نسبت به مردم در بند و کاملاً بی‌دفاع بامیان بود^۱ و دستگیر شدن پانصد نفر^(۱) از آن مردم و انتقال شان به کابل است.

چنین فریاد زدن و دشمن تسکین یافته را دوباره حساس کردن و به جان مردم اسیر و بی‌دفاع انداختن، تنها از کسانی ساخته است که دلار، پارو می‌کنند و در خارج از کشور از امنیت کامل برخوردارند، خانه دارند، اسناد معتبر و امتیاز آور اقامت، در جیبشان می‌باشد، بچه هایشان، فارغ‌البال به مکتب می‌روند و مرد سیاست فردای کشور می‌شوند و زنهایشان غرق در طلای نابند.

آنها از کشیدن چنین فریاد و دادن چنان بشارت و حساس نمودن دشمن و به جان مردم بی‌دفاع انداختن، به نان و نام می‌رسند. پس چرا فریاد نکشند؟ چرا بشارت ندهند؟ چرا دشمن تسکین یافته را دوباره به اعمال قساوت و جنون، وا ندارند و حادثه نیافرینند؟ در حالی که هر کدام از این مسائل زمینه‌های مانور تبلیغاتی شان را فراهم می‌نماید. زمینه‌ای که فریاد کنندگان، دیوانه وار، در به در به دنبال آن می‌گردند.

منظور

نکته دوم:

همراهی و ائتلاف با دشمن به تصفیه نمودن حریف از صحنه

این مطلب، بدون هیچ شک و شبه‌ای، هم خیانت به جمع است و هم جنایت در حق کسانی که مورد تصفیه قرار می‌گیرند. ائتلاف با دشمن مشترک به منظور تصفیه کردن حریف، نه توجیه شرعی دارد و نه مبنای منطقی، و نه وجدان انسانی پذیرای آن می‌باشد. این مطلب را از هر منظری که مورد توجه قرار دهیم، جز زشتی، پلیدی، ناجوانمردی، خیانت، جنایت و... چیز دیگری به چشم نمی‌خورد. هر کس و گروهی که به این عمل مبادرت نماید، بدون شک خائن به ملک و ملت و جنایت پیشه غیر قابل عفو خواهد بود. آنچه در مورد این مقوله گفته شد، یک امر مقبول و فیصله شده است و هر کس در آن تردید نماید، بدون شک، خودش خائن و جنایت کار خواهد بود. اصولاً هم دست شدن با دشمن، به منظور نابود کردن رقیب، علامت خیانت کاری و سمبل جنایت پیشگی بوده و

می باشد.

بنابراین، لازم است، همه این مطلب را به عنوان یک معیار محکم و غیر قابل خدشه و غیر قابل استثناء در نظر داشته، در پرتو آن اشخاص و احزاب خائن را از احزاب و اشخاص غیر خائن، باز شناسیم.

قبل از مطالعه حالات، موضع گیریها و عملکرد افراد، و احزاب در بستر تاریخ انقلاب خون بار ما، و شناسایی خائن از خادم، لازم است، توضیحی، پیرامون دو عنوان «دشمن» و «رقیب» ارائه دهیم، تا «رقیب» را به جای «دشمن» و «دشمن» را به جای «رقیب» اشتباه نگیریم و به بیراهه نرویم.

فرق خصومت با رقابت

«خصومت» با «رقابت» چند فرق اساسی دارد؛ به همین خاطر است که در مورد خیانت بودن مقوله همکاری با دشمن، به منظور تصفیه کردن حریف، توافق عمومی و همگانی وجود دارد.

مهم ترین فرق های «خصومت» با «رقابت» از این قرارند:

الف - «رقابت» یک مقوله مطلقا مجاز است. با خودی و غیر خودی می توان به رقابت برخاست. به همین خاطر «رقابت» به شکل سالم خود، مایه پویایی جوامع بشری به حساب می آید. در جامعه ای که شرائط و زمینه های رقابت وجود ندارد، زندگی فاقد نشاط و تحرک شده، سرد و بی روح می گردد. این درحالی است که «خصومت» از چنین عنوانی برخوردار نبوده از بازی کردن چنان نقشی، در حیات جمعی، ناتوان است.

ب - «رقابت» مقوله ایست که در راستای تأمین اهداف مشترک و مورد قبول و احترام «رقباء» صورت می گیرد. بنابر این «رقباء» همگی خودی اند، غیریت و چندگانگی از نحوه به دست آوردن هدف و ادعای شایستگی بیشتر از جانب «رقباء» در این زمینه نشأت می گیرد.

چنین فریاد زدن و دشمن کشیدن یافنده را دوباره حساس کردن و به جان مردم اسیر و بی دفاعی انداختن، تنها از کسانی ساخته است که دلار پارو می کنند و در خارج از کشور از امنیت کامل برخوردارند

این در حالی است که مقوله «خصومت» فاقد چنین ویژگی بوده، دشمنان در پی تحقق هدف واحدی نیستند و در دائره خودی قرار ندارند. غیریت دشمنان، از غیریت در هدف، سرچشمه می‌گیرد.

ج. در مقوله «رقابت» سبقت گرفتن در جهت تحقق هدف، به منظور اثبات حقانیت راهکارها و برتری صلاحیت و شایستگی، نسبت به دیگران، مطرح است. رقیب می‌کوشد با بهره‌گیری از راه کارهای که خود به متانت و اصالت آن باور دارد، زودتر از دیگران به تحقق هدف مشترک دست یابد و با این عمل خود نشان دهد که نسبت به رقباء دیگر شایسته‌تر بوده از کفایت بیشتری برخوردار است.

در مقوله «خصومت» مطلب به گونه دیگری است. دشمن می‌کوشد، با ناکام ساختن خصم، هدف مورد نظر خویش را تحقق بخشد. به همین خاطر است که «رقباء» به نابودی هم دیگر نمی‌اندیشند، در حالی که «دشمنان» دستیابی به هدف خویش را در نابودی و محو دشمن، جستجو می‌نماید.

د. در صحنه «رقابت» راه کار و نحوه استفاده از امکانات و ابزارها، در تعارض قرار می‌گیرد، در حالی که در میدان «خصومت» اهداف و آرمانها و خط مشی کلی در اصطکاک قرار دارد.

با این توضیح در مورد «رقابت» و «خصومت» در می‌پاییم، کسی که دست همکاری به سوی دشمن مشترک دراز می‌کند، در حقیقت، از صحنه «رقابت» خارج شده به میدان «خصومت» قدم می‌گذارد. و با نابود کردن «رقیب» با همکاری دشمن مشترک، تخم عداوت را در جبهه خودی‌ها می‌پاشد و علم دشمنی را در اندرون خانه مشترک، بر می‌افروزد، و به این ترتیب، حصار «خودی» را شکستانده، موجبات نابودی و سیه روزی همه را - حتی خود را - فراهم می‌آورد، به همین خاطر، بار محکومیت به خیانت و جنایت را به دوش می‌کشد.

بعد از این توضیح می‌گوییم:

گروه طالبان، بدون شک دشمن بودند و هستند چون ما (شیعه‌ها - هزاره‌ها) و آنها، وحدت در هدف نداریم. طالبان قصد ایجاد جامعه تک صدایی دارند و می‌خواهند، قدرت سیاسی را در انحصار خود داشته، مردم افغانستان را از دخالت در سرنوشتشان محروم نمایند. راهی که آنان در پیش گرفته‌اند، مورد تأیید ما نیست. ما از «تحمل» سخن می‌گوییم، آنها از «طرده»، ما از «تفاهم» صحبت می‌کنیم، آنها از «تفنگ» ما از «تعاون و همکاری ملی» دم می‌زنیم، آنها روی «تک روی» پای می‌فشارند.

گروه طالبان، به خاطر این که از متن قوم پشتون سر برآورده است، دشمن ما نیست. ما با پشتونها، هم وطن هستیم و هم وطن نمی‌تواند، با هم وطن خود دشمنی نماید، و هم چنین گروه طالبان، به دلیل این که سنی مذهب می‌باشد، دشمن ما نیست، چون تسنن و تشیع هر دو، در دامن وسیع و فراخ دین مقدس اسلام زاده شده، رشد کرده‌اند.

گروه طالبان بدان جهت دشمن است که مشارکت در قدرت سیاسی را نمی‌پذیرد و در پی انحصار قدرت سیاسی است. دشمنی ما با آنها، بدین خاطر است که وجود صدای مخالف را تحمل نمی‌کند و برای رسیدن به هدف، از «تفنگ» استفاده می‌برد. مبنای مخالفت و دشمنی ما با گروه طالبان، اندیشه سیاسی - نه مذهبی - و عملکرد آنهاست. به این ترتیب هر فرد و جمعی که از نظر سیاسی چون گروه طالبان بیندیشد و عمل نماید، دشمن ما بوده و خواهد بود.

طرح ائتلاف ملیت‌های محروم، برای شکستاندن

انحصار قدرت سیاسی و فراهم نمودن مشارکت

همه مردم افغانستان در قدرت سیاسی، ارایه

گردید. ارچند به علت ناکار آمد بودن سران

اقوام محروم طرح به جایی نرسید. طرح

ائتلاف اقوام محروم برای ایجاد انحصار

جدید، در برابر انحصار قدیم و جلوگیری از

مشارکت قوم پشتون در قدرت سیاسی نبود. شعار

ائتلاف نشستن همه اقوام روی تشک برادری و فرود آمدن انحصارگران از کرسی

اربابی بود. به همین خاطر اقوام محکوم دارای هدف مشترک بودند و نسبت به همدیگر

خودی به حساب می‌آمدند.

بعد از این توضیح، به اصل مطلب برگشته، در پرتو مطلب مورد توافق همه (خیانت

بودن همکاری با دشمن مشترک جهت تصفیه کردن رقباء و خودیها) به شناسایی

خائنین می‌پردازیم.

همه می‌دانیم که گروه طالبان در سال ۱۳۷۳، قدم به عرصه کار و زار گذاشته، در

فصل تیرمای همین سال، قندهار را اشغال کرد و در اواخر زمستان سال مذکور، ولایت

میدان و لوگر را از چنگ نیروهای حکمتیار بیرون کشیده، وارد چهارآسیاب گردید.

گروه طالبان نیروهای مشترک حکمتیار و استاد مزاری را در شهر غزنی درهم

کوبیده به سختی شکست داد و حکمتیار را تا کابل تعقیب نمود. زمانی که نیروهای سیل

در این حال، فریاد برآوردن و

طرح حمله بر بامیان را مطرح کردن و

نوید پذیرایی در بامیان را در سال

۱۳۷۸، دادن، بدون شک «قوت

قلب» می‌طلبد

آسای طالبان به چهار آسیاب و گل باغ خیمه زدند، همه (مسعود، اکبری، جاوید، حکمتیار، مزاری) را به مبارزه می‌طلبید و قصد نابودی و تصفیه آنها را به عنوان «نیروهای شر و فساد» داشت.

زمانی که نیروهای گروه طالبان، ولایت لوگر را تصرف کرده، خود را برای درهم کوبیدن نیروهای مستقر در کابل، آماده می‌کرد، مخالفین طالبان، سه نوع موضع اتخاذ کردند:

الف. آقای حکمتیار، بنا به توصیه آقای جنرال حمید گل، از برابر نیروهای طالبان، بدون جنگ عقب نشست و چهار آسیاب و گل باغ را به نیروهای طالبان سپرد.

ب. مسعود، جاوید و اکبری، به تحکیم سنگرهای خود پرداخته، برای جنگ با گروه طالبان آماده شدند.

ج. استاد مزاری، بنا به توصیه‌های استاد خلیلی، داکتر طالب و استاد یوسف واعظی - که هر کدام در رأس هیأتی در پشاور، اسلام آباد و قندهار فعالیت می‌کردند تا زمینه‌های کنار آمدن حزب وحدت با طالبان را فراهم سازند - با گروه طالبان به منظور درهم کوبیدن آمر مسعود، جاوید و استاد اکبری و همدست گردید و به خاطر تأمین همین منظور، حاضر شد که سنگرهای رها شده حزب اسلامی و اسلحهٔ ثقیلهٔ خود را در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۱۵ به گروه طالبان بسپارد.

عناصر مخالف ائتلاف حزب وحدت با گروه طالبان در درون حزب وحدت، بر سر راه نیروهای اعزامی گروه طالبان که قصد داشتند، سنگرهای رها شدهٔ حزب اسلامی را اشغال نمایند در منطقه کارخانه گوگرد سازی و کشمش پاکی، کمین کرده، نیروی پانصد نفری طالبان را غافل گیر نموده، تار و مار کردند.

این مسأله موجبات سوء ظن گروه طالبان را نسبت به استاد مزاری در مورد همکاری حزب وحدت و طالبان، به منظور تصفیه نیروهای دولت و هم پیمانانش، برانگیخت و آن گاه که نیروهای سیل آسای طالبان از منطقه دوغ آباد گذشتند، قبل از اشغال سنگرهای رها شده حزب اسلامی، به خلع سلاح نیروهای حزب وحدت، مستقر در لوای سه و تپهٔ تاج بیگ، پرداختند. در پی این حوادث طالبان و استاد مزاری، همدیگر را متهم به نقض پیمان نمودند.

گروه طالبان به خاطر قلع و قمع شدن پنج صد نفر خود در منطقه کارخانه گوگرد سازی و کشمش پاکی، از جانب نیروهای ناراضی حزب وحدت، آقای استاد مزاری را متهم به نقض قرار داد منعقد در چهار آسیاب کردند و در مقابل، استاد مزاری، گروه طالبان را به علت اقدام به خلع سلاح نیروهای حزب وحدت که در لوای سه و تپهٔ تاج بیگ

مستقر بودند، متهم به تخلف و نقض عهد می‌کرد که در واقع هر دو اتهام واقعیت داشت اگر چه امکان داشت، استاد مزاری، از اقدام نیروهای ناراضی حزب وحدت، در بی خبری به سر می‌برد.

به این ترتیب، در بستر تاریخ مبارزه با گروه طالبان، نخستین کسی که از جامعه شیعه و هزاره افغانستان، اقدام به تسلیم شدن به دشمن مشترک (گروه طالبان) به منظور تصفیه رقباء و حریفان (جاوید و استاد اکبری) نمود، استاد مزاری بود و این سنت سیئه از یادگارهای او می‌باشد.

گرچه استاد مزاری، برای تصفیه نیروهای دولت و همکارانش دست همکاری به سوی دشمن مشترک دراز نمود و همه چیز خویش را به گروه طالبان تحویل داده تسلیم کرد اما گروه طالبان، بی اعتناء به همه چیز، پیش آمدند و تا جایی که برای شان مقدور بود، به خلع سلاح نیروهای حزب وحدت پرداختند و خود سنگرهای رها شده حزب اسلامی و حزب وحدت را در غرب کابل اشغال نمودند.

از جانب دیگر، نیروهای دولت و هم پیمانانش، در یک حمله سنگین و برق آسا، قوای تازه استقرار یافته گروه طالبان در سنگرهای رها شده حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی را درهم کوبیده با نیروهای خلع سلاح شده حزب وحدت، یک جا از غرب کابل بیرون راندند که در جریان این حمله و فرار، استاد مزاری نیز به اسارت همدستان خود قرار گرفت.

بعد از سپری شدن دوران استاد مزاری و به قدرت رسیدن استاد خلیلی، این مسأله (همدستی با دشمن مشترک، به منظور تصفیه نمودن رقباء) دوبار، در سال ۱۳۷۵ توسط ایشان تکرار شد و استاد خلیلی - همان طوری که به ادامه راه استاد مزاری، تعهد سپرده بود - پا جای پای شهید مزاری گذاشت و دست دوستی و همکاری، به منظور تصفیه کردن نیروها و پایگاه‌های مربوطین حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی استاد اکبری در هزاره‌جات جانب دشمن مشترک یعنی گروه طالبان دراز کرد.

استاد مزاری، بنا به توصیه‌های استاد خلیلی، دکتر طالب و استاد یوسف واعظی - که هر کدام در رأس هیأتی در پشاور، اسلام آباد و قندهار فعالیت می‌کردند تا زمینه‌های کنار آمدن حزب وحدت با طالبان را فراهم سازند - با گروه طالبان به منظور درهم کوبیدن آمر مسعود، جاوید و استاد اکبری همدست گردید و به خاطر تأمین همین منظور، حاضر شد که سنگرهای رها شده حزب اسلامی و اسلحه ثقیله خود را در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۱۵ به گروه طالبان بسپارد.

بار اول، یک گروه مذاکره کننده، در تاریخ ۷۵/۲/۱۵ به ریاست استاد حکیمی در ولایت غزنی با گروه طالبان وارد مذاکره شد. این در حالی بود که اندکی پیش از یک سال از کشته شدن استاد مزاری به دست گروه طالبان در دشت نانی ولایت غزنی می‌گذشت. این مذاکره در سال ۱۳۷۵ صورت گرفت. بعد از انجام این مذاکره، سخنگویان طالبان، از پیوستن حزب وحدت، شاخه خلیلی به گروه طالبان خبر می‌دادند در حالی که داکتر طالب نماینده حزب وحدت شاخه خلیل، در پشاور بر ائتلاف حزب وحدت شاخه خلیلی با گروه طالبان اصرار می‌ورزید.^(۱)

از پیوستن یا ائتلاف حزب وحدت شاخه خلیلی با گروه طالبان که بگذریم، آقای استاد حکیمی با قوماندان امنیه ولایت غزنی از جانب گروه طالبان، روی مواد ذیل توافق کردند:

۱. آزادی تردد در راه‌های تحت کنترل طرفین توافق.

۲. فعال شدن مراکز ولسوالیهای هزاره‌جات.

۳. تأمین امنیت کوچی‌ها در مسیر رفتن و برگشتن به هزاره‌جات و محل اقامت خود در هزاره‌جات، از جانب حزب وحدت، شاخه خلیلی.

۴. حضور نماینده طرفین در مراکز همدیگر.

داکتر رسول طالب، نماینده حزب وحدت شاخه خلیلی در پشاور، در گفتگو با جریده شهادت، در این مورد چنین گزارش داد: با طالبان روابطی داریم، مذاکراتی صورت گرفته و کمیسیون مشترک تشکیل شده، اخیراً جلسه کمیسیون دائر شده و قرار است، دومین جلسه آن برگزار شود. اگر پیشرفتهای عملی صورت گیرد، بعد از آن، تصامیمی اتخاذ خواهد شد.^(۲)

کمیسیون مشترک مورد اشاره آقای داکتر طالب، دارای شش نفر عضو بود که از جانب حزب وحدت، شاخه خلیلی، آقایان صالحی، نستوه و قاضی صاحب شاه معرفی شده بود و از جانب گروه طالبان، قوماندان امنیه شهر غزنی، مسئول اطلاعات این گروه بنام محمد علی از پکتیکا و یک نفر دیگر، در جلسات این کمیسیون شرکت می‌کردند.

بر مبنای همین توافق بود که نیروهای جاغوری به قوماندانی جنرال عرفانی، از سرک پخته‌ای که تحت کنترل طالبان بود، تردد می‌کردند و از غزنی به میدان شهر رفته، از آنجا به بهسود و بامیان می‌رفتند و هم چنین، مهمات مورد ضرورت آقای عرفانی از بامیان حرکت داده شده از همین مسیر به جاغوری آورده می‌شد. آقای عرفانی به

۱- جریده شهادت مورخ ۱۳۷۵/۳/۳۰

۲- جریده شهادت مورخ ۱۳۷۵/۳/۳۰ چاپ پشاور

همدستی گروه طالبان موفق به تصفیه پایگاه‌های حزب وحدت اسلامی، شاخه اکبری، در ولسوالیهای جاغوری، مالستان و ارزگان شد و از جانب استاد خلیلی، به عنوان قوماندان نمونه، مورد تجلیل قرار گرفت.

همانطوری که داکتر رسول طالب، گفته بود مذاکرات گروه طالبان با حزب وحدت اسلامی، شاخه خلیلی، ادامه یافت و با پیشرفت مذاکرات، مذاکره از ولایت غزنی به مرکز حزب وحدت یعنی بامیان منتقل گردید.

حاصل مذاکرات طولانی، تأکید بر باز کردن راه‌های تحت کنترل طرفین، برای تردد مربوطین هر دو جانب بود. باز شدن راه‌ها مورد تأکید طرفین

بود. هدف حزب وحدت آن بود که از جاده قندهار - کابل

برای نقل و انتقالات نظامی استفاده نماید و هم چنین

تردد افرادش به پاکستان و بالعکس، ازادانه و بلا

مانع صورت گیرد.

از سال ۱۳۶۶ راه تردد کوچی در

هزاره‌جات مسدود شده بود و کوچی‌ها

چراگاههای مهمی را از دست داده بودند و از این

بابت، رنج فراوان می‌کشیدند. طالبان قصد

داشتند در بدل باز گذاشتن راه‌های تحت کنترل

خود، برای تردد افراد حزب وحدت، راه‌های هزاره

جات را به روی کوچی‌ها باز نمایند و کوچی‌ها را به

چراگاههای سرسبز هزاره‌جات برسانند و با این کار

خود، دو هدف را تأمین کنند:

۱. کوچی‌ها، در زیر چتر حمایتی حزب وحدت شاخه خلیلی، به چراگاههای هزاره‌جات برسند و از رنج طاقت فرسا نجات یابند.

۲. با استقرار مسلحانه کوچی‌ها در هزاره‌جات این ساحه وسیع را تحت کنترل خود در آورند. هر دو هدف برای طالبان از اهمیت خاصی برخوردار بود.

اما تصمیمی که داکتر طالب، وعده اتخاذ آن را از جانب گروه طالبان و حزب وحدت شاخه خلیلی داده بود، بعد از مذاکرات طولانی، از جانب هر دو گروه بطور مشترک گرفته شد و آن پاک سازی هزاره‌جات از پایگاه‌های حزب وحدت شاخه اکبری و حرکت اسلامی از جانب، حزب وحدت شاخه خلیلی با همدستی و همکاری گروه طالبان (دشمن مشترک)

به این ترتیب، در
بستر تاریخ مبارزه با
گروه طالبان، نخستین نسی
که از جامعه شیعه و هزاره
افغانستان، اقدام به تسلیم شدن
به دشمن مشترک (گروه طالبان)
به منظور تصفیه رقباء و عربان
(جاوید و استاد اکبری) نموده
استاد مزاری بود و این مسکن
شیعه از یادگارهای او
می‌باشد.

بود.

آقای سید هادی سرچشمه‌ای، به عنوان مسئول کمیسیون نظامی حزب وحدت شاخه خلیلی، تصمیم اتخاذ شده، از جانب گروه طالبان و حزب وحدت شاخه خلیلی، را در مصاحبه با رادیو بی بی سی چنین اعلام کرد: حزب وحدت اسلامی و طالبان کرام، در پاک سازی پایگاه‌های نظامی طرف دار دولت ربانی، همکاری می نمایند.

آقای هادی در این مصاحبه گفت: «حزب وحدت اسلامی به عنوان یک تشکیلات مستقل، با طالبان کرام همکاری می کنند» اما سخنگوی گروه طالبان، مستقر در میدان شهر، در گفتگویی با همین رادیو، در همان برنامه، تأکید کرد که مسأله ائتلاف و همکاری در بین نیست بلکه حزب وحدت، به گروه طالبان پیوسته است.^(۱)

به هر صورت، همدستی با دشمن مشترک، به منظور تصفیه رقباء، سنتی بود که توسط مزاری در سال ۱۳۷۳ در کابل پایه گذاری شد و استاد خلیلی آنرا ادامه داد، و پا جای پای رهبر شهید گذاشت و قرار داد همکاری با دشمن مشترک (گروه طالبان) به منظور تصفیه رقباء

را شخصاً امضاء کرد.

از نظر ما، همکاری و همدستی با دشمن مشترک، به منظور تصفیه نمودن فیزیکی رقباء، یک خیانت بزرگ و یک جنایت نابخشودنی می باشد، خواه این خیانت و جنایت، توسط استاد اکبری و طرفدارانش در هزاره جات انجام شده باشد و یا توسط استاد مزاری، در کابل و یا توسط استاد خلیلی در بامیان.

عمل خائنانه و جنایت بار، ماهیت خائنانه و جنایت بار خودش را دارد که تفاوت زمان، مکان و فاعل در آن تغییری ایجاد نخواهد کرد.

۳. ترور شخصیت‌های علمی، سیاسی، مبارزاتی و نظامی، خیانت بزرگ و جنایت نابخشودنی ملی! اگر جامعه را به یک ساختمان تشبیه نماییم، بدون شک، شخصیت‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و نظامی، حکم اسکلت آن ساختمان را دارا می باشند که استحکام و پایداری آن جامعه در گرو اسکلت خود هست. یک ساختمان زمانی در برابر حوادث مهیبی چون زلزله و توفان، امکان پایداری و ماندن می یابد که اسکلت بندی آن قوی و مطمئن باشد.

جامعه نیز چنین است. جامعه مقاوم، نفوذناپذیر، بالنده و پیشرو، جامعه‌ای هست که

دارای شخصیت‌های علمی، فرهنگی، سیاسی، هنری و نظامی مهم و کارآمد، به پیمانۀ وسیع باشد جامعه‌ای که از شخصیت‌های علمی، فرهنگی و... تهی می‌باشد، از مقاومت و پایداری در برابر حوادث بر خود دار نیست و چون برگ، در برابر توفان حوادث روزگار به لرزه در می‌آید و در مقابل دست اندازی‌های دشمن فاقد حفاظ و دفاع است.

شخصیت‌های علمی، فرهنگی، هنری، ادبی، حکم موتور محرکه جوامع به سوی کمال را دارند، در عین حالی که شخصیت‌های سیاسی سکان دار کشتی در حال حرکت جامعه می‌باشند و شخصیت‌های نظامی، خنجرهای برنده و تیز مدافع جامعه‌اند که جامعه را از هجوم دشمنان و حملات بدخواهان حفاظت می‌نمایند.

با این حساب، هر فرد و جمعی که اقدام به ترور یک شخصیت علمی، یا فرهنگی، یا ادبی و یا هنری می‌نماید، در حقیقت موتور محرکه جامعه را هدف قرار می‌دهد و در جهت باز ایستادن جامعه از حرکت گام بر می‌دارد. به همین ترتیب، فرد و جمعی که شخصیت‌های سیاسی یک قوم را هدف حملات خود قرار می‌دهد، در واقع سکان داران و ناخدایان کشتی جامعه را به دریا افکنده، کشتی جامعه را به تزلزل و اضطراب و افتادن در مسیرهای انحرافی و پرتگاه‌ها و می‌دارد.

شخصیت‌های مبارز و نظامی که

جای خود را دارند و به تعبیر مولا

علی (ع) حصار محکم دفاع از

جامعه‌اند. هرگاه شخص یا

تشکیلاتی اقدام به ترور

شخصیت یا

شخصیت‌های نظامی

می‌کند، در حقیقت،

مدافعین یک ملت و قوم

را به خاک هلاک انداخته

است، همان کاری که

دشمنان آن قوم و ملت در

حقشان انجام می‌دهند.

به راستی اگر نادر قلی افشار نبود،

چه کسی ایران را از اشغال بیگانگان نجات داده

بعد از سپری شدن دوران

استاد مزاری و به قدرت رسیدن

استاد خلیلی، این مسأله (همدستی با

دشمن مشترک، به منظور تصفیه نمودن

رقباء) دوبار، در سال ۱۳۷۵ توسط ایشان تکرار

شد و استاد خلیلی - همان طوری که به ادامه راه

استاد مزاری، تعهد سپرده بود - پا جای پای

شهید مزاری گذاشت و دست دوستی و همکاری،

به منظور تصفیه کردن نیروها و پایگاه‌های

مربوطین حرکت اسلامی و حزب وحدت

اسلامی استاد اکبری در هزاره‌جات

جانب دشمن مشترک یعنی گروه

طالبان دراز کرد.

وحدت ملی و تمامیت ارضی آن را تأمین می‌کرد؟ مگر ایران در غیبت نادرقلی از صحنه، به اشغال بیگانگان در نیامد؟ و هم چنین اگر گاندی و نهرو در بستر مبارزات استقلال طلبانه مردم هندوستان نمی‌روئید، چه کسی یا کسانی کشتی شکسته مردم هند را به ساحل نجات می‌رساند؟ اگر تاگور شاعر بزرگ هند نبود، چه کسی ملت هند را به حرکت و جوشش استقلال طلبانه وا می‌داشت؟

در حقیقت شخصیت‌های علمی، ادبی، هنری، فرهنگی، سیاسی و نظامی، قبل از این که بخود، خانواده و تشکیلات مربوط باشند به جامعه خویش تعلق دارند و با ضایع شدن آنها قبل از این که تشکیلاتی ضربه بخورد جامعه آسیب دیده ضربه می‌خورد. به همین دلیل است که می‌گوییم: ترور شخصیت‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و نظامی، خیانتی است بزرگ و جنایتی است نابخشودنی، جرم و خیانتی است ملی.

- ۱- با توجه به همین منطق، ترور حجة الاسلام و المسلمین روحانی مبارز جناب آقای موحدی توسط هر فرد و تشکیلاتی که صورت گرفته باشد، یک جنایت بزرگ و یک خیانت نابخشودنی می‌باشد، به ویژه این که اگر این خیانت با همدستی دشمن مشترک صورت گرفته باشد که در این صورت، خیانت و جنایت مضاعف خواهد بود و هم چنین ترور روحانی مجاهد جناب آقای رضایی.

- ۲- همان طوری که ترور روحانی بزرگ شهید عاقلی، شهید صادقی نیلی ترور محمدی ده مرده، ترور الحاج حسنی و سرابی در ورس ترور الحاج فصیحی، شهید ذوالفقار و شهید شیرحسین مسلمی در کابل، ترور سید ابراهیم شاه در ترکمن، ترور رضوانی در بامیان، ترور قوماندان نام آور اختری در سر پل، ترور ناصری، فلسفی، حاج ابوذر و شخصیت دیگر در سرپل، ترور استاد مصباح در مزار شریف، ترور استاد کاشفی در مزار شریف، ترور قوماندان روس شکن، آقای علوی در بهسود، ترور آقای پویا در بهسود و ده‌ها ترور دیگر، در گوشه گوشه کشور، جنایت‌های بزرگی هستند که هرگز قابل بخشش و چشم پوشی نیستند و خیانت کمر شکنی هستند که در حق این قوم روا داشته شده است.

مردم زخم خورده و بی دفاع، قاتلان این شخصیت‌ها را نمی‌بخشند و از آنها نمی‌گذرند و به کسانی که ماشه تفنگ را کشیده‌اند و این سروهای خرامان را از بوستان قوم، به خاک انداخته‌اند و هم چنین کسانی که دستور این تیراندازی را صادر کرده زمینه هایش را فراهم نموده‌اند، لعنت می‌فرستند.

مردم ما جهت تحرک و بالندگی خویش، پیمودن راه درست و معقول، دفاع از

موجودیت و دستیابی به حقوق انسانی خویش، به وجود استاد موحدی نیاز شدید دارد. همان طوری که به استاد عاقلی، استاد صادقی نیلی، به سرابی، به حسنی، به مصباح، به کاشفی، به سروری، به اختری، به ناصری، به فلسفی، به دانش، به محمدی، به ذالفقار، به پویا، به علوی و به دهها شخصیت علمی، فرهنگی، سیاسی و نظامی که در جامعه ما هدف جنایت تروریست‌ها، قراز گرفتند، نیاز مبرم و حیاتی داشتند و دارند.

مردم ما در طول مبارزه بیست ساله خود، دو دوره را پشت سر گذاشت:

۱. دوره «مستی»:

این دوره که از سال ۱۳۵۸ آغاز می‌شود، در سال ۱۳۶۸ با تشکیل حزب وحدت به پایان می‌رسد. مردم و احزاب در این دوره از باده انقلابی گری «نشئه» بودند و در یک عالم خمار و مستی به سر می‌بردند.

ما در این دوره، تیشه‌های محکمی به ریشه خود زدیم، امکانات، انرژی‌ها و توان مندیهای زیادی را تلف کردیم. در این ویرانگری و خون ریزی، همه شریک بودیم و هرکدام ما با تنگ نظریهای خود قصد داشت، جامعه را به صورت تک صدایی درآورده، انحصاراً در اختیار خود داشته باشد. انحصار طلبی و یکه تازی، خصلت بارز همه ما بود.

۲. دوره «آشتی»:

بعد از سپری شدن ده سال خودزنی و خودکشی، دوره «آشتی» فرار رسید و در سال ۱۳۶۸ همه با هم آشتی کردیم که حاصل این آشتی، تولد حزب وحدت اسلامی بود.

اگر در ده سال اول «مست» بودیم، از معادلات جهان، منطقه و داخل کشور آگاه نبودیم و در ارزیابی خود گرفتار جهل و نادانی مفرطی بودیم، در دهه دوم با بسیاری از مقوله‌های فوق آشنا شدیم. گر هیچ گونه عذری برای خودزنی و خودکشی وجود نداشت و ندارد و هر آن فرد یا جمعی که باز هم رو به خودزنی و خودکشی می‌آورد و به ابزار شرم آور ترور متوسل می‌شود، جداً خیانت می‌کند و جنایت مرتکب می‌شود و هرگز و به هیچ وجه قابل بخشش نیست و هر کس و جمعی که بیشتر

آقای عرفانی به همدستی گروه طالبان موفق به تصفیه پایگاه‌های حزب وحدت اسلامی، شاخه اکبری، در ولسوالیهای جاغوری، مالستان و ارزگان شد و از جانب استاد خلیلی، به عنوان قوماندان نمونه، مورد تجلیل قرار گرفت.

ترور کرده است، بار بیشتری از خیانت به مملکت و جنایت به ملت را بر دوش می‌کشد.

فراز دوم:

این عقده کشایی، حسادت ورزی و کوتاه نظری جامعه خودمان را به هدف مندی و دور اندیشی ملیت رقیب، مقایسه نمایند که برای حاکمیت قبیله سالاری، چهار جناح کمونیست‌ها، بنیادگراها، سلطنت طلبان و متحجرها، دست به دست هم می‌دهند و از منافع گروهی، گرایشات فکری، اختلافات سلیقه‌ای، دست می‌کشند تا به هدف ملی نائل گردند، به این باور مندی می‌رسیم که مدعیان آگاهی و روشنفکری جامعه ما، هنوز به آن مرحله از پختگی و خودسازی نرسیده‌اند که بتوانند جامعه عقب مانده را به قله رشد و بالندگی رهنمون سازند، پس باید زبان به اعتراف گشود، آنان در چه فکر و ما در چه خیال؟!

از بکار بردن ناصواب واژه‌های «ملیت»، «قبیله» و

«ملی» در مورد یک پدیده که بگذریم، این فراز حاوی نکات

بسیار مهم و کلیدی است که اگر به دقت در خور شکافته شده،

در بستر تحولات بعد از تشکیل حزب وحدت تطبیق و مطالعه گردد،

بسیاری از کژروی‌ها و کج‌اندیشان، شناسایی شده، بسیاری از ابهامات برطرف و

سؤال‌های سرگردان و بی‌جواب از حالت پاس داده شدن رهایی یافته، گل خواهند شد.

به دلیل اهمیت موضوع و روشن شدن مطلب، لازم است نکات مورد نظر را از هم

تفکیک نموده، آنگاه، در بستر زمان مورد مطالعه و تطبیق قرار دهیم، شاید با کمک

خداوند، به گوهر مراد دست یابیم و در فضای پرهیاهوی سیاست، دزدان را از مال

باختگان - که در این جا همه چیز خود را باختند - باز شناسیم.

این هم نکات مطرح شده در این فراز:

الف. این جریان، برای نخستین بار، اتفاقات و رخداد‌های یک جامعه را به کل جامعه

نسبت داده؛ چون گذشته‌ها، دست و پای خود را آب کشیده، از صحنه خارج نکرده است،

لذا عقده کشایی و حسادت ورزی و کوتاه نظری نویسندگان جامعه ما را - البته در اصل

مطلب تردیدهای زیادی وجود دارد اما در کل، جامعه از وجود این پدیده‌ها (عقده کشایی،

آقای هادی در این

معاویه گفت: «حزب

وحدت اسلامی به عنوان یک

تشکیلات مستقل، با طالبان کرام

همکاری می‌کنند» اما سفنگوی گروه

طالبان، مستقر در میدان شهر، در

گفتگویی با همین رادیو، در همان

برنامه، تأکید کرد که مسئله ائتلاف و

همکاری در بین نیست بلکه

حزب وحدت، به گروه

طالبان پیوسته است.

بد دارد،

بیاح، به

فقار، به

عه ما

حدت به

ک عالم

و توان

ودیم و

آورده،

مه ما

ی به

طالبان

صفیه

وحدت

اکبری،

یهای

لستان و

ز جانب

عنوان

مورد

ت.

حسادت ورزی و کوتاه نظری) خالی نیست - به کل جامعه نسبت داده. در حالی که در گذشته‌ها، رقباء خویش را بیگانه معرفی کرده، فقط خود و مردم - مقصود از مردم باز هم خودشان بود - را در صحنه باقی می‌گذاشت.

گردانندگان و وابستگان « هفته نامه وحدت » اگر این نکته را از روی آگاهی و صداقت مطرح کرده باشند، بدون شک، ما شاهد یک تحول عمیق و بنیادین در دیدگاه سیاسی و اندیشه جامعه شناختی آنان هستیم و از این بابت، باید پیشانی به خاک نهاده، سجده شکر، به پیشگاه مقلب القلوب و محول الاحوال بگذاریم و نسبت به رستگاری ریسمان به دوشان امیدوار باشیم.

بر مبنای این نگرش تحول یافته، همه گروه‌ها، دسته جات و افراد شیعه و هزاره به یک مجموعه انسانی، ارتباط می‌گیرند که درد واحد و درمان واحدی دارند و گرفتار یک سرنوشت می‌باشند. خیانت و خدمت، صداقت و دروغ، پاکی و پلشتی، در گوشت و خون هیچ فرد، دسته و گروه نهفته نیست بلکه هر فرد، دسته و گروه با کردار و گفتار و موضع‌گیری خود، خائن یا خادم، صادق یا کاذب، پاک یا پلید می‌شوند و به این ترتیب، یک اصل مهم قرآنی، برای نخستین بار وارد جامعه فلک زده ما شده، نوید به روزی و نجات می‌دهد؛ اصلی می‌گوید: «وان لیس للانسان الا ماسعی»^(۱) برای انسان، در قضاوت و سرنوشت، جز عملش، چیزی دیگر مؤثر نیست.

اگر این نگرش، از جانب هفته نامه‌ای‌ها، از واقعیت برخوردار باشد، دیگر، کسی نگران گروه خونی خود نباشد، عرب (سید) بودن، قزل باش بودن، بیات بودن، تاجیک بودن، پشتون بودن و... جرم به حساب نمی‌آید، همان طوری که انتساب تشکیلاتی، موجبات مارک خوردن و برچسب‌های ناچسب، چسپیدن را فراهم نمی‌کند و این عناوین حداکثر تنوع ایجاد می‌کند که ما به رقابت مثبت و حرکت جامعه به سوی هدف می‌گردد.

ب. واقعیت گرایی:

هفته نامه‌ای‌ها، به تازگی چشم‌های خود را باز کرده، تعصب خشک را کنار گذاشته، از ذهن گرایی، به واقعیت گرایی روی آورده‌اند، خدا را صد بار شکر که در نخستین مواجهه با واقعیت‌ها، وحدت وطن داران پشتون را مشاهده کرده، از آن درس گرفته‌اند. آنان قبل از این، به تک روی ایمان داشته، از کنار آمدن و جوش خوردن با هم سرنوشتان خویش ابا می‌ورزیدند. به همین خاطر بزرگترین جرم کسانی که مورد حمله

آنها قرار داشتند، خودداری از جنگیدن با یک مجموعه هم سرنوشت دیگر (تاجیک‌ها) بود.

ج. مصلحت عامه اندیشی:

هفته نامه‌ای‌ها، قبل از این به بت سازی و اسطوره پروری مشغول بودند و از سرنوشت و مصالح کل جامعه غفلت داشتند و یا آن را به فراموشی سپرده بودند. اینک که از قهرمان سازی، دست برداشته، متوجه مصالح عامه شده، سرنوشت جمع را مد نظر قرار داده‌اند، جای خوش بختی است. توجه به مصالح کلی و پرهیز از قهرمان پروری، اگر دارای واقعیت باشد و از روی صداقت، روی کاغذ نقش بسته باشد، مشکل جامعه ما در حد بالایی قابل حل است و می‌توانیم به آینده و نجات خویش امیدوار باشیم.

د. تحول از تخیل به تفکر:

هفته نامه‌ای‌ها، جریانات سیاسی مربوط به قوم پشتون را اهل فکر و اندیشه خوانده‌اند - چون عنوان کرده‌اند «آنها در چه فکر» - و جریانات مربوط به قوم ما را اهل خیال - چون گفته‌اند «ما در چه خیال» - عنوان داده‌اند.

این عنوان دادن به جریانات، اگر بر مبنای عملکرد طرفین و

موضع‌گیری شان نسبت به سرنوشت کلی جامعه، باشد، بسیار مهم است و در حیات مبارزاتی هفته نامه‌ای‌ها، یک تحول اساسی و ژرف به حساب می‌آید. این عنوان دادن بر این مبنای می‌تواند معیار شناخت خیال پردازان، از اهل فکر و اندیشه، برای جامعه باشد. به این ترتیب، کسان و جریاناتی که مصالح فردی و حزبی خود را بر مصالح جمعی و کلی ترجیح می‌دهند، خیال پردازند و راه به جایی نمی‌برند و مردم را به هلاکت می‌اندازند، و هم چنین، کسان و جریاناتی که کسان و جریانات دگر را در بستر مبارزه تحمل نکرده، با تهمت و تفنگ به طرد و نفی آنها می‌پردازند، خیال پردازند و از اندیشه و تعقل بهره‌ای ندارند و مردم از آنها برحذر باشند والا به سیه روزی و تباهی گرفتار خواهند آمد.

من به مدت یک
شبهانه روز با استاد
اکبری و استاد عرفانی
در مورد استحقاق و علل
آن گفتگو کردم و آنها
پذیرفتند که در قسمت
مقابله با باند سازی استاد
مزاری و تخلف ایشان از
اساسنامه کوتاهی کرده‌اند
و قول دادند که بعد از این،
با چنین پدیده‌هایی با
جدیت و مسئولیت
برخوردار نماید.

در مقابل کسانی و جریاناتی که در تقابل منافع شخصی و گروهی با منافع و مصالح جمعی و کلی به جمع و کل توجه کرده، از منافع شخصی و گروهی خود در می‌گذرند، و در بستر مبارزه برای بهروزی و تعیین سرنوشت، افکار و سلايق گوناگون را تحمل کرده، با گروههای مختلف اما مشترک در هدف کلی، به همکاری می‌پردازند، اهل فکر و تعقل اند و بر مردم است که از این گونه افراد و جریانها، با جدیت تمام حمایت نمایند، تا شاید موفقیت و به روزی را به آغوش کشند، همان طوری که وطن داران پشتون، چنین کردند و به یک قدرت برتر - در افغانستان - تبدیل شدند.

هـ - توجه به درون:

هفته نامه‌ای‌ها، در تحلیل‌های خویش، همیشه، عوامل بیرونی را عمده و تعیین کننده دانسته، از عوامل درونی، چشم فرو بسته، از کنارش به راحتی می‌گذشتند. در ایجاد و دوام پدیده‌هایی چون سیه روزی مردم افغانستان، دربدری و آوارگی قوم هزاره و شیعه، دو جناحی حزب وحدت و... عوامل بیرونی و دست‌های خارجی را عمده و تعیین کننده، تشخیص داده و در صف مقدم جای می‌دادند و از عوامل و زمینه‌های که موجبات مؤثر واقع شدن عوامل خارجی را، فراهم می‌کرد و می‌کند، بکلی عفلت ورزیده، چشم فرو می‌بستند.

اما حالا که عقب افتادگی مردم ما را زیر بنا و علت العلل همه بدبختیها و ناسازگاریها معرفی می‌نمایند، گام مهمی به جلو به حساب می‌آید. اگر توجه به درون، دارای واقعیت بوده از سر صداقت و تعهد، ابراز شده باشد، باید به آینده امید بست و نجات از بدبختی را انتظار کشید.

چون، اگر مردمی، به این نتیجه برسند که ریشه همه گرفتاریها و سیه روزیها، در زیر پای خودشان می‌باشد، و تا خود اقدام به برطرف کردن مشکلات و زمینه‌های مؤثر واقع شدن عوامل خارجی، ننمایند، از هیچ کس کاری ساخته نیست، به خود می‌پردازند و برای ریشه کن کردن عوامل سیه روزی اقدام می‌کنند و به نتیجه می‌رسند.

برعکس، هر گاه مردمی، تمامی نابسامانیها و مصیبت‌های خود را به عوامل خارجی منتسب سازند - کما اینکه بسیاری از مردم گرفتار چنین توهم‌اند - و خود را بری‌الذمه و آغه پاک دامن، بپندارند، چنین مردمی، همیشه به نالیدن و دشنام دادن پرداخته از خود غافل گشته، با صلاح و سامان دهی خویش، نخواهند پرداخت که در نتیجه، برای ابد، محکوم به سیه روزی و بدبختی خواهند شد. چون ریشه همه بدبختیها در خودشان است و آنها غافل از خود. یعنی از ریشه و اساس بدبختیها

بعد از دریافت نکات بسیار مهم و مثبت این فراز، اینک به مطالعه این نکات در بستر تاریخ مبارزه شش ساله خود که دوره آشتی بود، می پردازیم.

از دوره «مستی» تاریخ مبارزه که بگذریم، ما نیز «آشتی» کردیم و تحت پرچم واحد و عنوان سیاسی واحدی گرد آمدیم. ما نیز دارای سلايق مختلف و گرایش های متنوع بودیم. هیچ کس نمی تواند بگوید که «مجاهدین مستضعفین» با «شورای اتفاق اسلامی» دارای یک آتش خور فکری بوده، یا هستند. هیچ کس نمی تواند بگوید، دعوائی «حرکت اسلامی» و

«سازمان نصر» بر سر هیچ بود، هم چنان که نمی توان، جنگ های «شورای اتفاق اسلامی» را با «پاسدران جهاد اسلامی» بازی بچه گانه دانست و از کنارش به سادگی رد شد.

با این حال، همین نیروهای متخاصم، بخاطر روبه رو شدن با یک سلسله واقعیت ها - چون عدم امکان تصفیه فیزیکی یک تشکیلات از صحنه - و نیازها - چون ضرورت تبارز نیروهای شیعه و هزاره، به صورت متحد و یک پارچه، در صحنه های سیاسی و نظامی وضعیت جدید، در کشور - گردهم آمدند و بر گذشته ها صلوات فرستادند.

تفاوت افراد و احزاب، یک واقعیت بود. احزاب بزرگ داشتیم و احزاب کوچک هم چنان که افراد از نظر علمی، سیاسی، کاربرد و طرفدار، در سطوح مختلف، قرار داشتند. افراد درجه یک، درجه دو و درجه سه، برای پا گرفتن وحدت، تراکم انرژی ها، در یک مرتبه از لحاظ حقوقی مد نظر قرار دادیم.

به همین خاطر بود که در هیئت رئیسه شورای مرکزی حزب، کسانی عضویت یافتند که از نظر حقیقی، جای شان نبود، و در شورای مرکزی کسانی آمدند و عضویتش را پذیرفتند که از نظر حقیقی باید در هیأت

رئیسه جای می داشتند. به همین

خاطر کسانی عضو شورای مرکزی شدند که لازم نبود، در آنجا راه یابند.

هر چه بود، ما بر سر

آن توافق کردیم و مطابق

ضرورتها و نیازها، به آن

گردن نهاده زیر «ميثاق

وحدت» امضاء نمودیم. تعهد

سپردیم که همه با هم برادر باشیم ریشه

آشنای رحمتی قمری و

محکم به حمایت از مبارف امین

پرداخت و ما از انجام وظیفه خویش

باز ماندیم که در نتیجه هیچ فرد

پیوسته به دولت مورد مجازات

قرار نگرفت و حتی سرزنش

هم نشد.

با یونانیست ها

تنظیم سلسل مغول

دانش آموختگان کوریه

و جاغوری

انتر آفراد

سنتی و معاد آفراد

خوب

آشنا های

تحصیل کرده

در نجف

خصوصیت و توطئه علیه هم دیگر را - به صورت فردی و گروهی - بخشکانیم، و از جناح بازی و فرکسیون بندی دست برداریم. چون، همه این مقوله‌ها «وحدت شکن» است و با اقدام دسته جمعی ما، در تضاد قرار دارد.

در زمستان سال ۱۳۶۸، اساسنامه و آئین نامه‌های شورای مرکزی، کمیته‌ها، شورا، های ولایتی، شورای ولسوالی‌ها و نمایندگی‌های خارج از کشور را با همین روحیه نوشتیم هر کس نظری داشت بیان می‌کرد، و برای به کرسی نشاندن نظر خود استدلال می‌نمود. طراحان، طرح‌های خود را به میدان می‌آوردند و دگران، با حذف زوائد و تکمیل نواقص به تصویب آن می‌پرداختند.

آن روزها که در بامیان نشست، مشغول تدوین اساسنامه حزب وحدت بودیم، مبارزه با رژیم نجیب الله یک امر مقدس و ضروری تلقی می‌شد و همکاری با آن، یک خیانت بزرگ و جنایت نابخشودنی. روی این ملحوظ، همه با هم، به شور نشستیم و فیصله کردیم که عناصر پیوسته به دولت، از هر حزبی که باشند، باید مجازات گردند. هر حزب وظیفه دارد که عناصر پیوسته به دولت را که مربوط حزبش می‌باشند، خود معرفی نمایند و هرگاه خود از معرفی کردن سر باز زد، حزب دیگر، می‌تواند با ارائه سند محکمه پسند اقدام به معرفی نماید.

تا این جا که تلاش برای تأمین یک هدف کلی و عام مطرح بود، ما توفیقاتی داشتیم آن هدف کلی عام «اتحاد نیروهای شیعی و هزارگی به منظور نجات از محرومیت‌های گوناگون» بود. تا هدف کلی و عام بود، تضاد و اصطکاک آنچنانی وجود نداشت، و تا زمانی که مقوله مورد تقسیم «کار» بود، نزاعی در میان نبود. چون، «کار» برای تأمین یک هدف و مصلحت «عام و کلی» هیچگاه نزاع برانگیز نبوده، تضاد آفرین نیست.

وقتی کمیته سه نفره برای دستگیری و رسیدگی به عناصر پیوسته به دولت نجیب تشکیل شد، اصطکاک و جبهه‌گیری نیز سر از خاک برآورد. سه نفر عضو این کمیته بود، از جانب سازمان نصر منحل استاد و اعضای شهرستانی معرفی شد و از طرف حرکت اسلامی منحل، آقای رئیس ناطقی دره صوف و از جانب پاسداران جهاد منحل، بنده از قضای روزگار، در زمانی که ما قصد شروع بکار کردن را داشتیم، آقای سید محمد عارف امین یکاولنگی، از کابل به مرکز بامیان رسید. ما خوش حال از اینکه به یکی از پیوسته گان به دولت دست یافته، با مجازات وی قلب خونین مجاهدان و خانواده شهدا را شاد می‌نماییم لهذا اقدام به دستگیری وی کردیم ولی با کمال ناباوری، با آقای سید اعلا رحمتی و غند شهید حسینی اش - که در بامیان مستقر بود - رو برو شدیم.

آقای رحمتی قرص و محکم به حمایت از عارف امین پرداخت و ما از انجام وظیفه خویش، باز ماندیم که در نتیجه، هیچ فرد پیوسته به دولت، مورد مجازات قرار نگرفت و حتی سرزنش هم نشد.

به این ترتیب، اولین مصوبه شورای مرکزی، از جانب اعلا رحمتی مورد انکار قرار گرفته، به دیوار کوبیده شد و اولین لرزه در بنای تازه بنیاد «وحدت» افتاد.

پافشاریهای ما به جایی نرسید و دریافتیم که هرگاه بیشتر از این اصرار نمائیم، باید با «وحدت» خدا حافظی کرده، برخورد گروهی از سر گرفته شود.

با پیش آمدن این حادثه، هر فرد مطلع از قضایا، از خود و دیگران می پرسید: آیا «وحدت» به جایی می رسد؟

بعد از این ماجرا و تکمیل اساسنامه و آئین نامه های حزب وحدت اسلامی، مسأله تعیینات پیش آمد و مقوله مورد تقسیم، از «کار» به «پست» تغییر یافت. ما چون گذشته به روح «وحدت» پای بندی نشان داده، همه چیز را به «رأی» برخاسته از تعهد و صداقت واگذار کردیم، در حالی که استاد مزاری با گروه های به اصطلاح کوچک وارد بند و بست شده، کاندیداهای خود را از قبل تعیین کرده، تثبیت نمودند.

روز تعیینات فرا رسید و کاندیدها معرفی شدند.

از جمع ما که یکی از سه گروه بزرگ بودیم، فقط،

شهید صادقی نیلی به ریاست کمیته نظامی

رسید، در حالی که از سازمان نصر

منطقه، آقایان استاد مزاری به ریاست

کمیته سیاسی، استاد حکیمی به

ریاست کمیته فرهنگی، استاد عرفانی

به ریاست کمیته روابط عمومی و

استاد واعظی به ریاست کمیته قضاء

رسیدند و ریاست باقی کمیته ها به

دیگران واگذار شد.

آقای استاد بلاغی به عنوان معاون

استاد حکیمی، جناب استاد اخلاقی لعل به

عنوان معاون استاد عرفانی استاد امینی به عنوان

معاون استاد واعظی و بنده به عنوان معاون استاد مزاری

ترور

شخصیت های

علمی، فرهنگی،

سیاسی و نظامی،

خیانتی است بزرگ و

جناایتی است

نابخشودنی، جرم و

خیانتی است

ملی؟

رأی آوردیم. ما در این جا، آشکارا شاهد باند بازی و فرکسیون سازی بودیم و امید ما به «وحدت» متزلزل می شد. آخر اقدام به بند و بست های پشت پرده، موجبات نابودی اعتماد به اصل «وحدت» را زیر سؤال می برد.

چه گونه می شود که طراحان و نویسندگان اصلی اساسنامه و آئین نامه ها را، استاد شفق سرپلی، استاد کاظمی، استاد سید نور آقا، استاد مزاری و بنده تشکیل می دادند ولی در وقت تعیین سمت ها، دگران رأی می آوردند؟!

ما دندان روی جگر گذاشته منافع گروهی را فدای بقاء و پایداری اصل «وحدت» کردیم و به گروه معاونت ها، یا معاونین شهرت یافتیم. پذیرفتن نتیجه رأی گیری بند و بست شده، سبب شد که خشم قوماندانان و مسئولین گروه منحل خود را برانگیزیم و به خیانت در حق جریان سابقه متهم شویم.

استاد مزاری، با این اقدام «وحدت شکن» خود، ریاست چهار کمیته از نه کمیته شورای مرکزی را نصیب هم حزبی های خود کرد و به فکر وارد نمودن یاران جدیدی در شورای عالی نظارت، افتاد. به همین خاطر، با زیر پا گذاشتن اساسنامه شورای عالی نظارت، مرحوم آیه الله فاضل و حسن زاده بهسودی را وارد شورای عالی نظارت کرد. او در این مورد آن قدر جدیت بخرج می داد که دو پا در یک کفش کرده اصرار داشت؛ متون درسی دانشکده شرعیات با متون درسی دانشکده حقوق، فرق ندارد و هر دو عین هم دگر می باشد.

استدلال محکم و سرسختانه من مبنی بر اینکه متون درسی دانشکده شرعیات عین متون درسی آخوندی است و دانشکده شرعیات، ادبیات عرب، اصول فقه، فقه، تفسیر قرآن کریم و حدیث با علوم مربوط اش تدریس می شود، و فارغ التحصیلان این دانشکده یک ملای به تمام معنی هستند و تنها فرق شان این هست که، در حوزات علمیه و مدارس دینی، تحصیل نکرده اند. بگوش ایشان نرفت که نرفت!

من در برابر مسأله تخلف از اساسنامه بسیار حساس شدم و از همه خواستم که باید به اساسنامه عمل شود. چون اساسنامه چیزی هست که همه روی آن قبل از تقسیم غنیمت توافق کرده ایم اگر اساسنامه محترم شمرده نشود، «وحدت» از هم می پاشد و هیچ مقوله ای که بتوان با آن عمل مجاز را از غیر مجاز، تفکیک نمود، غیر از اساسنامه وجود ندارد. دیگران به توضیحات من و سرسختی استاد مزاری گوش داده، لوق، لوق نگاه نمودند و این بحث ها را، جدال دو فرد «سرزور» تلقی می کردند لهذا، به آن اعتنا نکرده از طرفین دعوت به آرامش و کوتاه آمدن می نمودند.

من اصرار داشتم که برای حفظ «وحدت» از دو جریان پیش آمده جلوگیری کنید:

۱- جریان باند بازی در حال رسمیت یافتن است و در جریان تعیینات خود را نشان داد. اگر جلو این مسأله گرفته نشود، در نهایت احزاب دوباره زنده شده «وحدت» از بین می رود. آن وقت عوارض از هم پاشیدن «وحدت» بسیار زیاد خواهد بود که جبران ناپذیر است.

۲- تخلف از اساسنامه شروع شده است. اگر این مسأله جریان پیدا کند، هیچ سنگی روی سنگ بند نمی شود و اولین چیزی که در این میان قربانی خواهد شد اصل «وحدت» است این مسأله را جدی بگیرید.

من قصد استعفاء کردم و تعدادی از شخصیت های عمده و مطرح حزب، چون آیه الله صادقی پروانی، استاد اکبری و استاد عرفانی به من قول دادند که در جلسه بعدی، با هر دو مسأله مقابله شده خواسته های شما تأمین می گردد، شما از استعفاء خودداری کنید. روز بعد که جلسه دائر گردید، من باز هم هر دو مسأله را مجدداً مطرح کرده خواستار مقابله جدی با آن شدم. بالاخره استاد مزاری، به یک ترتیبی، پذیرفت که اساسنامه نادیده گرفته شده است، اما افزود این مطلب (ورود مرحوم آیه الله فاضل و حسن زاده به شورای عالی نظارت) چیزی است که از تصویب شورای مرکزی گذشته است و فیصله شورای مرکزی، خود حکم اساسنامه را دارد. من در مقابل، استدلال می کردم که شورای مرکزی حق مخالفت با اساسنامه را ندارد و مصوبه های ناقض اساس نامه، از اساس بی اعتبار است. وانگهی، ترتیب تغییر مواد اساس نامه، در خود اساسنامه پیش بینی شده است که مکانیسم خاصی دارد.

بگو، مگوی من و استاد مزاری بالا گرفت و کار به جاهای باریکی کشید. دگران هم چنان از موضع ناظر بی تفاوت، به بحث و جر من و

در یک مصوبه، مبلغ نود میلیون افغانی برای خرید مهمات تصویب شده به مرحوم ابوزر داده شده است. وقتی از دیپوی کمیته نظامی بررسی به عمل آمد، بیشتر از ده میلیون افغانی مهمات، در آن موجود نبوده و هشدار میلیون افغانی، لا درک شد

استاد مزاری نگاه کرده طرفین را دعوت به کوتاه آمدن می کردند و برخلاف قولی که به من داده بودند باز هم محافظه کاری کرده، با قضیه جدی برخورد نمی کردند.

دریافتم که حضرات به ماهیت پیامدها و خطرات باند بازی و تخلف، از اساس توجه به خرج نمی دهند و اصولاً آنرا درک نمی کنند و مخالفت من با این قضیه را نوعی تضاد و اصطکاک شخصی برخاسته از سر زوری

می‌پندارند. به همین خاطر استعفا نامه‌ام را نوشتم و توضیح دادم که من به این «وحدت» بسیار دل بسته بودم و برای پاگرفتن آن با دوستان ایرانی خود، به شدت مقابله کرده، مهر و آرم حزب وحدت را به صورت قاچاقی درست کردم.

ولی با کمال تأسف و تأثر، اینک شاهدیم که دوستان، به جای تلاش برای تحقق آرمان، برای به قدرت رساندن افراد و اشخاص، محور «وحدت» را زیر پا می‌گذارند و برای تصاحب گلوگاه‌های تشکیلاتی به باند سازی و باند بازی می‌پردازند. نادیده گرفتن آرمان و توجه به اشخاص و زیر پا نمودن اساسنامه، دیر یا زود، به نابودی «وحدت» منجر خواهد شد، آن وقت، جامعه شیعه افغانستان با دو خسران رو به رو خواهند شد:

۱. نابودی اصل «وحدت»

۲. عوارض سنگین و کمر شکن ناشی از «نابودی وحدت».

حال که وضعیت به این صورت پیش آمده است و «حزب وحدت» دارای نام و آوازه و سرمایه شده، و به همین خاطر جذابیت پیدا کرده است، من از عضویت در شورای مرکزی این حزب و معاونت کمیته سیاسی آن، استعفاء می‌کنم و قول می‌دهم که نه با وحدت مخالفت نمایم - به کدام حزب دیگر می‌روم و نه حزب گذشته‌ام را احیاء می‌کنم. من به عین الیقین می‌دانم که این حزب به جایی نمی‌رسد و من صدای شکسته شدن ستون فقرات آنرا، از همین حالا می‌شنوم.

هیچ معقول نبوده و نخواهد بود که ما دور هم جمع شده، برای چگونگی عملیات حزبی خود اساسنامه نوشته کرده، تصویب کنیم و بعد، به باند سازی آغاز کرده اساسنامه مورد توافق خود را زیر پا بگذاریم در برابر هم صف آرایی کرده بجان هم بیفتیم و تمام انرژیها و امکانات خویش را در اصطکاکات درونی تلف نموده، از دشمنان و رقباء بزرگ و خطرناک خویش غافل شویم.

من کارهای زیادی بلدم و صحنه‌های کاری زیادی وجود دارد. بارهای زیادی بر زمین مانده است که باید برداشته شده، به منزل رسانده شود. من توان برداشتن هر یک از آن بارها را دارم. ترجیح می‌دهم، به جای مشغول شدن به اصطکاکات درون حزبی، به منطقه‌ام بروم، راه و جوی، بکشم و انرژیهایم را در آنجا به مصرف برسانم.

همه اعضای شورای مرکزی و عالی نظارت، به استثناء بنده، با این وضعیت (زیر پا نمودن اساسنامه) موافقید و آنرا خطر تلقی نمی‌کنید. تنهامن که یک نفر هستم، با این وضعیت مخالفت داشته، آنرا خطرناک تشخیص می‌دهم. برای شما آرزوی موفقیت کرده، از ایجاد مزاحمت و متشنج کردن فضای کاری تان، خودداری کرده، از این جا

می‌روم.
زمانی که
آقای احمدی
استاد م
آمدم و ادار
در سال
من و تشکی
مرکزی ح
تلاشی که
تدوین اس
بودم، یاد
می‌آید که
من به
آن گفتگو
سازی ا
کوتاهی
پدیده‌های
در س
استاد ر
اسحاق
باز هم
شرکت
شورای
علاؤالدین
رفتم.
وقتی
سازمانیها
مرحوم
مقوله

می‌روم.

زمانی که من سوار موتر شده، راه غزنی را در پیش گرفتم، تنها آقای شفق سرپلی و آقای احمدی از جرغی، به موتر نزدیک شده، فقط با من خداحافظی کردند. استاد مزاری و شهید صادقی نیلی در رأس هیئتی، به پاکستان رفتند و من به غزنی آمدم و اداره شورای مرکزی در بامیان، بعهدہ استاد اکبری ماند.

در سال ۱۳۶۹، هیئتی به سرپرستی استاد عرفانی و استاد اکبری، برای دلجویی از من و تشکیل شورای ولایتی ولایت غزنی، به علاءالدینی آمد. هیئت حامل پیام شورای مرکزی حزب وحدت، برای من بود. در آن پیام ضمن تقدیر و تشکر از من، به خاطر تلاشی که جهت پاگرفتن وحدت در ایران از خود نشان داده بودم و سهم فعالی که در تدوین اساسنامه و آئین نامه‌ها اتخاذ کرده، استراتژی حزب وحدت را طراحی کرده بودم، یاد آور شده بود که استعفای شما مورد پذیرش واقع نشده از شما دعوت به عمل می‌آید که به مرکز بیایید.

من به مدت یک شبانه روز با استاد اکبری و استاد عرفانی در مورد استعفایم و علل آن گفتگو کردم و آن‌ها پذیرفتند که در قسمت مقابله با باند سازی استاد مزاری و تخلف ایشان از اساسنامه

کوتاهی کرده‌اند و قول دادند که بعد از این، با چنین پدیده‌هایی با جدیت و مسئولیت برخوردار نماید. در سال ۱۳۷۰ هیئت دیگری با عضویت استاد رضایی سرپلی، استاد شیخ محمد اسحاق ورسی استاد کاظمی و چند نفر دیگر، باز هم برای بردن بنده به بامیان، به منظور شرکت در اولین کنگره حزب وحدت و ترمیم شورای ولایتی حزب وحدت در غزنی، به علاءالدینی آمد و من با همین هیئت به بامیان رفتم.

وقتی وارد بامیان شدم، متوجه خراب کاری شدید سازمانیها و هم پیمانان‌شان، با محوریت اعلا رحمتی و مرحوم ابوذر، برضد استاد اکبری شدم. این خرابکاری در سه مقوله جریان داشت:

من بار دیگر شاهد باندسازی و تلاش برای به صدر نشانیدن افراد به جای تحقق آرمان بودم. بر این وضع به شدت اعتراض کردم... اوضاع بحرانی شد و حزب وحدت، در آستانه از هم پاشیدن قرار گرفت. باز هم استاد اکبری پا پیش گذاشت و به یک ترقیبی قضیه را جمع کرد.

- ۱- تشکیل باند فرکسیون در داخل شورای مرکزی به منظور گرفتن پول، به عنوان امتیاز
- ۲- تبلیغ بر ضد استاد اکبری مبنی بر اینکه ایشان نوکر ایران است و از ایرانیها دو میلیون دالر دریافت کرده است.

۳- تبلیغ بر علیه استاد اکبری مبنی بر اینکه ایشان به طاغوت تبدیل شده دب‌های طاغوتی می‌کنند و موتر داتسن سوار می‌شود.

زمانی که کارنامه شورای مرکزی در سال ۱۳۶۹ و نیمه سال ۱۳۷۰ بررسی شد، مشخص گردید که بیشترین جلسه‌ها به خاطر تصویب دادن پول، به این یا آن منطقه و قوماندان برگزار شده است و در یک مصوبه، مبلغ نود میلیون افغانی برای خرید مهمات تصویب شده به مرحوم ابوذر داده شده است. وقتی از دیپوی کمیته نظامی بررسی به عمل آمد، بیشتر از ده میلیون افغانی مهمات، در آن موجود نبوده و هشتاد میلیون افغانی، لادرک شد و بهانه‌های زیادی در زمینه عنوان گردید که همه بهانه بود نه چیزی بیشتر.

دو روز مانده به دائر شدن کنگره، دو شب نامه بر ضد استاد اکبری در نیک (مرکز یکاولنگ) پخش شد که در آن، آقای استاد اکبری مزدور ایران خوانده شد بود و این که از پول بیت المال موتر داتسن خریده سوار می‌شود.

اولین اجلاس کنگره به تاریخ ۱۳۷۰/۶/۲ در مدرسه مرحوم سید رئیس یکاولنگی واقع در منطقه زارین به منظور انتخاب اعضاء هیأت رئیسه کنگره برگزار شد. ما بی خبر از همه جا و بی تفاوت در برابر تبلیغاتی که می‌شد و شایعاتی که حکایت از یک تبانی و باندبازی جدید، به رهبری استاد حکیمی داشت، در این جلسه شرکت کردیم، به یک عده به خاطر شایستگی شان مانند استاد حکیمی و به یک عده به خاطر مصالح وحدت، رأی دادیم. نتیجه رأی‌گیری برای ما بهت آور بود. عناصری از همه گروه‌ها حتی آنهایی که به تعداد ده نفر، در جلسه بیش از سیصد نفره طرفدار نداشت، به هیأت رئیسه راه یافت، مگر استاد اکبری که از جانب پاسداران جهاد اسلامی منحل برای عضویت در هیأت رئیسه کنگره کاندید شده بود!

من بار دیگر شاهد باندسازی و تلاش برای به صدر نشانیدن افراد به جای تحقق آرمان بودم. بر این وضع به شدت اعتراض کردم... و همه مسؤولین پاسداران جهاد اسلامی منحل که حداقل یک سوم اعضای جلسه را تشکیل می‌دادند بر آشفتند و ادعاهای گذشته من مبنی بر وجود باندسازی در اندرون حزب وحدت را تصدیق کردند. اوضاع بحرانی شد و حزب وحدت، در آستانه از هم پاشیدن قرار گرفت. باز هم استاد

اکبری پا پیش گذاشت و به یک ترتیبی قضیه را جمع کرد.

بعد از چند روز بحث، پایان کنگره اعلام شد (۱۳۷۰/۶/۱۰) اما کار کنگره هم چنان ناتمام باقی ماند و قرار شد هیأت ده نفره، بقیه مسائل را با توافق حل و فصل نماید.

وقتی حل قضایا به شیوه توافق، مورد توافق قرار گرفت، باندبازی از درون حزب وحدت به درون سازمان نصر منحلہ کشانده شد. اعضای سازمان نصر به دو گروه طرفداران استاد مزاری و استاد خلیلی تقسیم شده در برابر هم قرار گرفتند.

در حزب وحدت، دو پست مهم تلقی می‌شد، یکی ریاست شورای مرکزی و دومی ریاست شورای نمایندگی در تهران. و هم چنین در بین احزاب تشکیل دهنده حزب وحدت دو گروه مهم و قدرتمند و درجه یک شناخته می‌شد. یکی سازمان نصر منحلہ و دومی پاسداران جهاد اسلامی منحلہ. آن دو پست مهم، از آن این دو گروه شناخته می‌شد و در این مسأله کسی هم اعتراض نداشت.

گیر مسأله آنجا بود که برای یک پست مهمی که به سازمان نصر منحلہ تعلق می‌گرفت، دو نفر داوطلب وجود داشت. یکی در داخل، یکی در خارج. طرفداران استاد خلیلی که در رأس آن استاد حکیمی قرار داشت خواهان پست ریاست شورای نمایندگی در تهران بود، در حالی که طرفداران استاد مزاری - که چندان جدی هم نبودند - ریاست شورای مرکزی را برای استاد مزاری در نظر می‌گرفتند.

چون مبنای کار توافق بود، ده روز جلسه به بن بست خورد و متوقف ماند و سرانجام پاسداران جهاد اسلامی منحلہ به حمایت از استاد مزاری برخاستند، که در نتیجه آقای استاد مزاری به حیث رئیس شورای مرکزی - نه دبیر... چون در اساسنامه حزب وحدت مقوله‌ای به عنوان دبیر وجود ندارد و حزب به صورت شورایی رهبری می‌شود - برگزیده شد، در حالی که استاد مزاری در میدان حاضر نبود و در ایران به سر می‌برد.

از زمستان سال ۱۳۷۰ به بعد، برخلاف روال معمول در گذشته، بودجه حزب وحدت به دور از چشم اعضای شورای مرکزی و هیأت رئیسه شورای مرکزی و شورای عالی نظارت، به رئیس شورای مرکزی سپرده می‌شد، و رئیس شورا، اعضاء مطمئن شورای مرکزی و عالی نظارت را در جریان می‌گذاشت. این مکانیسم به خاطر مسائل امنیتی و غیره اعمال می‌گردید.

در یک مورد بودجه‌ای بود که به شش میلیون دلار بالغ می‌شد و دریافت آن از جانب حزب وحدت، نیازمند امضاء مشترک من و استاد مزاری بود. من و استاد مزاری، هر دو نفر درخواست را امضاء کردیم، طرف مایل بود، خود، پول مورد نظر را به درخواست

کنندگان بسپارد اما موفق نشد که در نتیجه برای دریافت وجه مذکور از درخواست کنندگان خواهان معرفی نماینده شد.

استاد مزاری یک نفر سازمانی متعهد و با سابقه را غرض نمایندگی و دریافت پول پیشنهاد کرد. احتیاط و یا بی اعتمادی موجود ایجاب می کرد که من هم یک نفر نماینده از جانب خود پیشنهاد می کردم. اما به دلیل متمرکز شدن کارها

و تصمیم گیرها، من از پیشنهاد کردن نماینده‌ای در

کنار نفر پیشنهادی استاد مزاری خود داری کردم و

نفر پیشنهادی استاد مزاری به امضای ما دو نفر

برای دریافت پول مذکور برای مرجع معرفی شد.

ولی در موقع مصرف، ندانستم که آن پول به کجا

و چگونه به مصرف رسید؟

زمانی که جنرال دوستم و هم قطارانش سر

به شورش برداشتند و شورایی مرکب از

مجاهدین و جنرالان تشکیل گردید، استاد مزاری،

آقای مصعب را به عنوان نماینده حزب وحدت

معرفی کرد. گرچه پیشنهاد شخص من آقای استاد

محقق بود. استدلالم این بود: حال که ما به حمایت جنرالان

شورشی برخاسته، همکاری آنها را در جهت سرنگونی رژیم

نجیب پذیرفته‌ایم، چه بهتر که با قضیه فعالیت و مؤثرتر برخورد نمائیم و نتایج بهتری به دست آوریم.

استاد مزاری می گفت: سرنوشت این حرکت معلوم نیست و از جانب دیگر، استاد محقق مرد شناخته شده در شمال است. اگر سرانجام این کار شکست باشد، استاد محقق لکه دار شده، ضربه حیثیتی می خورد.

به هر صورت ما انتصاب مصعب را پذیرفتیم، همان طوری که در برابر خودداری استاد مزاری از معرفی کردن استاد محقق به عنوان نماینده حزب وحدت در شورای مشترک را پذیرا شدیم. بعد از رونق گرفتن امور در شمال، استاد مزاری، به هر مناسبتی بر نمایندگی تام الاختیار بودن و منحصر به فرد بودن استاد محقق در شمال، تأکید می کرد و از همکاری نمودن با شخصیت‌های مطرح شمال، دوستم را برحذر می داشت. ما از همه این قضایا اطلاع داشتیم و آقای استاد محقق تنها مرد میدان مبارزه جبهه

ده روز جلسه به

بن بست خورد و

متوقف ماند و سرانجام

پاسداران جهاد اسلامی

منحله به حمایت از استاد

مزاری برخاستند، که در نتیجه

آقای استاد مزاری به حیث

رئیس شورای مرکزی - نه

دبیر،... برگزیده شد، در حالی

که استاد مزاری در میدان

حاضر نبود و در ایران

به سر می برد.

شمال نبود

شوروی حد

نبی زاده به

ما از پذیرفتن

در زمانی

موقعیت‌ها را

تحکیم موقع

کنار می زد.

کدام علی ر.

خویش در م

شورای تص

که آتش هف

توجه کنی

شیعه و شمال

شعاع شهرت

شخصیت

۱. شهید صا

شمال نبود و کسان دیگری هم در آن سرزمین زندگی می‌کردند که در دوران جهاد با شوروی حداقل با استاد محقق هم طراز پیش رفته بود. از جانب دیگر آقای عوض علی نبی زاده به ما پیشنهاد همکاری و هماهنگ نمودن دوستانش در کابل و شمال را داد که ما از پذیرفتن آن خودداری کردیم، تا اصل «وحدت» محفوظ بماند.

در زمانی که استاد محقق پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری، در شمال می‌پیمود و موقعیت‌ها را یکی، یکی اشغال می‌کرد و با استفاده از امکانات و اعتبار حزب وحدت، به تحکیم موقعیت‌های به دست آمده می‌پرداخت و رقباء گذشته، حال و بالقوه را یکی یکی کنار می‌زد. صدای دادخواهی و استغاثه مسؤولین شمال در فضا طنین انداز بود و هر کدام علی‌رغم بودجه سرشار و فراوان حزب وحدت در شمال برای گذران روزگار خویش در مانده بودند به قسمی که قدرت پذیرایی از یک دوست تازه وارد خود، در شورای تصمیم‌گیری شمال را نداشتند. آقای جعفری سمنگانی یکی از همین کسان بود که آتش هفت آسمان را می‌سوزاند ولی کسی به دادش نمی‌رسید.

به این ترتیب ما برای حفظ اصل وحدت و تحقق آرمان بزرگ و نجات از محرومیت و سهم شدن اقوام محروم در کشور، به ویژه هزاره و شیعه در تعیین سرنوشت و اداره کشور، در برابر باند سازی استاد مزاری، زیرا گذاشتن اساسنامه از جانب ایشان، حمایت سیداعلا رحمتی از افراد پیوسته به دولت و مقابله با کمیته سه نفره خرابکاری‌های اعلاء و ابوذر، تبلیغات بر ضد استاد اکبری، باندبازی استاد حکیمی در جریان کنگره، عکس العمل منافق وحدت و مخالف با تحقق آرمان بزرگ، نشان نداده، همه را تحمل نمودیم و از ریاست استاد مزاری در شورای مرکزی در برابر رقباء درون سازمانیش دفاع کردیم، مکانیسم انتقالی بودجه به صورت مستقیم به رئیس شورای مرکزی را پذیرفتیم، سند بودجه کلان را امضاء کردیم، نمایندگی یک نفر برای دریافت آن را قبول نمودیم و بالاخره به نمایندگی تام الاختیار و منحصر به فرد استاد محقق در شمال اعتراض نکرده به مقابله برنخواستیم و استغاثه‌های دردآلود مسؤولین شمال را ناشنیده گرفتیم و توصیه کردیم، بسوزید و بسازید.

توجه کنید، شخصیت‌های جهادی از لحاظ تأثیر در امر جهاد و شهرت، در جامعه شیعه و شمال کشور، تا زمان تشکیل حزب وحدت، درجه بندی شده و شناخته شده‌اند و شعاع شهرتشان در بین مردم و حتی در نزد روسها و کمونیست‌های وطنی معلومند. شخصیت‌های درجه یک جهادی مطرح در جامعه تشیع در افغانستان این‌ها بودند:

۲. مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین ناصری ناوری.
۳. سید محمد حسن جنرال.
۴. مرحوم آیه الله بهشتی.
۵. استاد اکبری.
۶. مرحوم شهید سید لم لم.

در شمال کشور، افراد و جبهات معروف از شیعیان عبارت بودند از:

۱. آیه الله عالمی بلخابی.
۲. سید حسین شاه مسرور در چارکنت.
۳. شهید مصباح در شهر مزار.
۴. دین محمد خان در دره صوف.

جبهه سر پل بسیار قدرتمندتر، نام آورتر و فعال تر از شولگر بود. هیچ گاه جبهه شولگر، به کمک سرپل نرفت اما جبهه سرپل، شولگر را از سقوط نجات داد اصولاً استاد محقق با «میعادگاه عاشقان» اش در جریان جنگ های داخلی، مطرح شده، بر سر زبانها افتاد. در سالهایی که گروه های سیاسی - نظامی وارد معرکه شدند، استاد مزاری، تک ستاره آسمان جهاد و مبارزه جامعه شیعه در افغانستان نبود بلکه غیر از شخصیت های مطرح درجه یک، عده زیادی هم از لحاظ تأثیرگذاری در جهاد و هم از نظر شهرت، با ایشان هم سری می کردند.

در زمان تشکیل حزب وحدت، سه نفر در داخل کشور، در امر وحدت، حیثیت محور را داشتند و نقش مساوی بازی می کردند؛ این سه نفر عبارت بودند از:

۱. استاد مزاری از سازمان نصر.
۲. سید هادی از حرکت اسلامی.
۳. استاد اکبری، از پاسداران جهاد اسلامی.

اگر استاد مزاری به تک ستاره، در جامعه تشیع افغانستان مبدل گردید، قسمت عمده این مطلب در گرو همکاری ما در این جهت بود. ما در جهت استخوان دار شدن ایشان در حزب وحدت، حتی با رفقاء سازمانی اش، مبارزه کردیم و در رابطه با مطرح شدنش، نه تنها سنگ اندازی نکرده از خود عکس العمل منفی نشان ندادیم؛ بلکه از در همکاری و گذشت وارد شدیم و ایشان را در این امور برخورد مقدم داشتیم. اگر ما با استاد مزاری از در همکاری وارد نمی شدیم، برای هم سطح نگه داشتن

ایشان با خیل عظیمی از شخصیت‌ها، همکاران سازمانیش کافی بودند ولی از آنجایی که ما به آرمان و عملکرد نظر داشتیم، حتی با خود رقبای سازمانی استاد نیز، برخورد کردیم.

در شمال کشور، کافی بود، ما به نیروهای خود دستور حفظ احتیاط صادر می‌کردیم. آن گاه استاد محقق در همان سطحی که بود توان بالا آمدن را نداشت.

در شمال کشور، از شخصیت‌های حرکت اسلامی که بگذریم، در بین مردم و احزاب تشکیل دهنده حزب وحدت، «شیوخ ثلاثه» مطرح بودند. این سه شیخ عبارت بودند از:

۱. شیخ باقر از جبهه متحد.

۲. شیخ سلمان از پاسداران جهاد اسلامی.

۳. شیخ محقق از سازمان نصر.

در این جا، نقل یک داستان بسیار مناسب به نظر می‌رسد. داستان از این قرار است: یک عنصر اموی از امام حسین (ع) می‌پرسد: چگونه است که در زمان حاکمیت ما، جامعه آرام بود، اما همین که شما به حکومت رسیدید، جامعه متشنج شد؟ امام حسین (ع) در پاسخ می‌فرمایند: شما بر آدم‌های مثل ما حکومت می‌کردید که هرگز اقدام به خرابکاری نمی‌کردند و حتی در جهت حفظ آرامش و ثبات، با حکومت از در همکاری وارد می‌شدند. و ما بر آدم‌های مثل شما حکومت می‌رانیدیم که جز امتیازطلبی و ایجاد تشنج، کاری نداشتند.

اما زمانی که نوبت به استاد مزاری رسید عکس العمل و اقدامات غیر مناسب آنچه ما کرده

بودیم، داشت. استاد مزاری با حمایت

ما به ریاست شورای مرکزی

رسید و با صحنه گذاشتن ما روی

مکانیسم انتقال بودجه حزب،

امکانات پولی و مالی حزب را

در بست در اختیار گرفت.

استاد مزاری با استفاده از

موقعیت ریاست شورا و بودجه

حزب اولین فشار را بر اعضای

شورای مرکزی وارد کرد. خارج از

استاد مزاری انتظار داشت که

اعضای شورای مرکزی و شورای عالی نظارت و

همه افراد و پرسنل حزب وحدت، حالت ابزار بی اراده

فاقد اندیشه، تعقل، سؤال، انتقاد را داشته، مطابق

دستور ایشان بنگرند، مطابق دستور بشنوند، مطابق

دستور بگویند و با خودش نوکر مآبانه و

چاپلوسانه برخورد نمایند.

اعضای شورای مرکزی و عالی نظارت، تعداد اندکی از خواسته‌های استاد مزاری نسبت به اعضای این دو شورا اطلاع دارند.

استاد مزاری انتظار داشت که اعضای شورای مرکزی و شورای عالی نظارت و همه افراد و پرسنل حزب وحدت، حالت ابزار بی اراده فاقد اندیشه، تعقل، سؤال، انتقاد را داشته، مطابق دستور ایشان بنگرند، مطابق دستور بشنوند، مطابق دستور بگویند و با خودش نوکر مآبانه و چاپلوسانه برخورد نمایند.

استاد مزاری برای تبدیل کردن اعضای شورای مرکزی و شورای عالی نظارت، به آن موجوداتی که ذکرشان رفت، از ابزارهای گوناگون استفاده برد:

۱. فشار اقتصادی

۲. فشار تبلیغاتی و روانی

۳. تهدید و برخورد فیزیکی.

اعضای شورای مرکزی و شورای عالی نظارت و کلاً حزب وحدت به جیره خواران استاد مزاری تبدیل شده بودند؛ اعاشه شورای مرکزی در بامیان را، باید استاد مزاری می‌فرستاد و شورای مرکزی از خود بودجه مستقل نداشت. اگر استاد مزاری به شورای مرکزی و عالی نظارت خشم می‌گرفت، اعضای هر دو شورا گرسنه می‌ماند.

کسانی که از قدرت انعطاف و تبدیل شدن به ابزار و مداح برخوردار نبودند، به شدت گرسنگی می‌کشیدند. در زمستان سال ۱۳۶۸ که حزب وحدت دارای بودجه شد، فیصله شورای مرکزی در مورد اعاشه شورای مرکزی و عالی نظارت، به قرار ذیل بود:

۱. هر عضو شورای مرکزی با چهار نفر محافظ خود ماهانه یکصد و بیست هزار افغانی دریافت می‌کرد و این یکصد و بیست هزار افغانی معادل یکصد و بیست دالر آمریکایی بود، مصرف یک شبانه روز پنج نفر، چهار دالر آمریکایی محاسبه شده بود.

۲. هر عضو از اعضای شورای عالی نظارت، با شش نفر محافظ خود، یکصد و شصت هزار افغانی مصرف داشت.

استاد مزاری همین اعاشه را در سال‌های ۷۱ و ۱۳۷۳ برای شورای مرکزی و عالی نظارت در شهر کابل اجرا می‌کرد، در حالی که این سقف اعاشه مربوط به زمستان ۱۳۶۸ در بامیان بود. زمانی که این لایحه ترتیب داده شد، یک دالر آمریکایی معادل یک هزار افغانی بود و اجناس مورد مصرف در بامیان با قیمت بسیار نازل نسبت به کابل تهیه می‌شد. در حالی که پول افغانی در نیمه دوم سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ بسیار تنزل کرد و در سال ۱۳۷۳ هر دالر آمریکایی به سه هزار افغانی مبادله می‌شد و به همان تناسب قیمت

اجناس نیز بالا رفت.

با این حساب یک نفر که عنوان عضویت در شورای مرکزی یا عالی نظارت حزب وحدت را داشت، با این یکصد و بیست هزار افغانی، در شهر کابل، با آن گرانی، چه کند؟ اگر مسأله بالا بودن مصارف اعضای شورای مرکزی در شورا مطرح می‌شد، استاد مزاری زیر بار نمی‌رفت و با عنوان کردن این مطلب که حزب پول ندارد، آقایان باید بسازند، به درخواست اعضای شورا، توجه نمی‌کرد.

در سال ۱۳۷۲ که من از مزار شریف به کابل وارد شدم، آقای موحدی سنگ لاختی، مرا گوشه کرد و فقر و گرسنگی خود را مطرح کرد و قسم خورد، از روزی که به کابل وارد شده است - به استثناء مهمانی‌ها - شکمش از نان خشک سیر نشده است. ایشان التماس کنان از من می‌خواست که به کابل بمانم و به این امور رسیدگی نمایم. ولی وی متوجه نبود که از دست من هم کاری ساخته نیست.

بودجه حزب وحدت به وسیله بسیار خطرناک و برنده‌ای تبدیل شده بود، هر کس ادعای چشم و عقل و اراده می‌کرد، بر ضدش به کار گرفته می‌شد. برای نمونه دو غند شهید ذوالفقار - ذوالفقار آن وقت زنده بود و هدف گلوله ماما حسین قرار نگرفته بود - و شهید شیر حسین مسلمی - این فرد هم در آن وقت زنده بود و در جریان حادثه ۲۳ سنبله ۱۳۷۳، در حالی که زخمی بود و دز بستر، بیرون کشیده شده به رگبار بسته شد - که از مشروعیت جنگ سؤال می‌کردند، با قطع اعاشه روبرو شدند.

در این جا مجبورم پراانتزی باز کنم و آن این که تا فصل تیرمای سال ۱۳۷۱ خودداری از جنگ برای حزب وحدت در کابل امکان نداشت و نیروهای حزب تا این زمان موضع کاملاً دفاعی داشتند. به همین خاطر، همه نیروها متحدانه و بدون این که از مشروعیت یا عدم مشروعیت آن بپرسند، می‌جنگیدند.

بعد از این زمان وضعیت حزب از نظر نظامی تثبیت

شد و همه دریافتند که حزب وحدت قادر به دفاع از

خود می‌باشد لهذا از حمله و تعرض بالای

سنگرهای حزب وحدت خودداری می‌کردند و

هر حزب و جریان قصد داشت به قسمی با

حزب وحدت کنار بیاید. اما استاد مزاری

روی ادامه تعرض پافشاری می‌کرد و حالت

تعرضی به خود گرفته بود. به همین خاطر،

نیروهایی که احساس مذهبی داشتند از مشروع بودن

**اعضای شورای
مرکزی و شورای عالی
نظارت و کلاً حزب
وحدت به جیره خواران
استاد مزاری تبدیل
شده بودند !**

این تعرضات می‌پرسیدند و یادآور می‌شدند که بدون دستور و فتوای وجوب تعرض، به جنگ ادامه نخواهند داد و در موضع دفاعی خود باقی می‌مانند.

شورای عالی نظارت، از جمله آیه الله صادقی پروانی، موضع تعرضی گرفتن برای حزب وحدت را جایز ندانسته، حرام اعلام کردند. در همین گیر و دار بود که استاد مزاری به کسانی که از سهم گرفتن در تعرض خودداری می‌کردند، عنوان «خوارج» و «خشکه مقدس» داد.

این پرائتز را بدان جهت بازکردم که من چون دیگران یک طرفه قضاوت نمی‌کنم و جنگ غرب کابل را از ابتدا تعرضی و از موضع شر طلبانه نمی‌دانم. بسیاری تعداد کسانی که جنگ حزب وحدت در غرب کابل را از ابتدا محصول شر طلبیهای استاد مزاری قلم داد می‌کنند. که این گونه موضع، یا از بی خبری و یا از غرض ورزی، نشأت می‌کند و من نه بیخبرم و نه آنقدر بی وجدان که مراحل جنگ را از هم تفکیک نکرده، همه را به یک حکم محکوم نمایم.

به هر صورت، اعضای شورای مرکزی و شورای عالی نظارت. در برابر این موضع استاد مزاری، به سه دسته تقسیم شدند:

۱- عده‌ای قدرت انعطاف خود را بالا بردند.

این عده غیر از افراد خاص استاد مزاری بودند که در جهت تثبیت دبیری ایشان و بیرون راندن یا محو فیزیکی مدعیان چشم، گوش، عقل و اراده، تلاش می‌کرده، سر از پا نمی‌شناختند.

برای درک وضعیت منعطفان، خوب است به نظر یکی از افرادی که در شورای مرکزی استاد مزاری و خلیلی عضویت دارد در مورد منعطفان توجه کنیم؛ زمانی که دایره باند بازی تنگ و تنگ‌تر شد و مصیبت‌های باند بازی حتی دامن افراد خاص را گرفت، برخی از واقعیت‌های جاری در مورد وضع درونی شورای حامی استاد مزاری و بعداً استاد خلیلی، در بیرون راه یافت.

یکی از تصفیه شدگان آفت باند بازی - که خود مدتهای زیادی در میدان باند بازی نقش فعالی داشت - یک صحنه را برای من، چنین روایت کرد: جلسه شورای مرکزی تشکیل شد، موضوع جلسه، سفر آقای خلیلی به ایران بود. صحبت آغاز گردید. کسانی نظر مثبت می‌داد، آقای مقصودی، بلند بلند با خود می‌گفت: «وابستگی، وابستگی، وابستگی». نوبت به آقای خلیلی رسید و نظر مثبت داد. این بار آقای مقصودی کلمه عوض کرد و بلند بلند می‌گفت: «مصلحت است، مصلحت است، مصلحت است»!

اگر بخواهیم، شورای مرکزی طرف دار استاد مزاری را کالبد شکافی نمائیم، این

نمونه اشاره می‌کنم:

۱- در زمستان سال ۱۳۷۱ سفارت شوروی با امکانات وسیع خود، به حزب وحدت سپرده شد. مواد سوختی آن مورد استفاده یکی از مسئولین قرار گرفت که با استاد مزاری میانه خوبی داشت. در این میان قوماندان جانعلی از شیخ علی مربوط پاسداران جهاد متهم شد که چند بیلر تیل از سفارت شوروی دزدیده است. استاد مزاری وی را دستگیر کرده روانه زندان «کوته گانی» کرد. او بیش از شش ماه در زندان ماند و از طرف هم حزبی‌های سابق خود، به هیچ صورت مورد حمایت قرار نگرفت.

این در حالی بود که پرسنل فرقه ۹۷. به قوماندانی ابوذر شولگرهای، تمامی امکانات سفارت، از جمله ۶۰۰ عراده موتر آن را غارت کردند و استاد مزاری در برابر این عمل پرسنل فرقه ۹۷ هیچ عکس العملی از خود نشان نداد، مثل اینکه هیچ حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است. قوماندان جانعلی بخاطر دو تا سه بیلر تیل شش ماه زندانی و به قید ضمانت آزاد شد اما پرسنل فرقه ۹۷. حتی مورد سوال هم قرار نگرفتند.

۲- داکتر محمد علی محبتی و داکتر شریف، هر دو از داکترانی بودند که در غرب کابل به تداوی مجروحان می‌پرداخت. اولی سابقه پاسداری داشت و مسئولیت کمیسیون صحنی حزب وحدت را به عهده داشت و در کنار استاد مزاری در ساختمان علوم اجتماعی، بکار مشغول بود. در جریان سقوط افشار، موتر حامل وی و پرسنلش، آخرین موتوری بود که از ساختمان علوم اجتماعی خارج شده، در زیر رگبار گلوله‌های راکت و هاون‌ها، فاصله بین ساختمان علوم اجتماعی و ساختمانهای اطراف تکیه خانه توکلی را طی کرد و جان به سلامت برد.

داکتر شریف سابقه سازمانی داشت و از ناوچه‌های استاد مزاری به حساب می‌آمد. استاد مزاری، وی را به ریاست شفاخانه صلیب سرخ در پل سرخ، مقرر کرد و در آنجا تا زمان افتادن غرب کابل بدست نیروهای دولت و طرفدارانش، ایفای وظیفه کرد.

آنچه مورد توجه است بوخورد دوگانه استاد مزاری با این دو پزشک فداکار است. این دو پزشک در یک سال ازدواج کردند. آقای محبتی، بعد از مراسم عروسی، پیش استاد مزاری - که سخت شیفته ایشان شده بود - راه نجات هزاره را کانال حزب وحدت به رهبری ایشان می‌دانست - می‌آید و می‌پرسد چرا به عروسی تشریف نیاوردید؟ و بعد می‌گوید: استاد! از من نپرسیدی که با این معاش سی هزار افغانی در ماه چطور قادر به ازدواج شدم؟

استاد مزاری احساس می‌کند که محبتی پول طلب دارد لهذا در پاسخ می‌گوید: حزب

پول ندارد اگر من پول داشته باشم به خانواده شهدا کمک می‌کنم. این در حالی است که استاد مزاری برای مصارف عروسی داکتر شریف دو ملیون و پنج صد هزار افغانی به عنوان کمک پرداخت می‌کند؛ اما داکتر شریف فی‌المجلس و در برابر دیدگان داکتر مجیبی، بسته‌های پول را، دوباره پیش استاد مزاری می‌گذارد و با عصبانیت می‌گوید: استاد! با این پول‌ها کار ما درست نمی‌شود، اگر قصد کمک دارید، درست و حسابی کمک نمائید!!

۳- سید سرور، قوماندان نامدار حزب وحدت شاخه استاد خلیلی که در سال ۱۳۷۷ با افراد خود به دست گارد ویژه استاد خلیلی در شش پل بامیان قتل عام شدند، اصالتاً از نیروهای غندشهید ذوالفقار بود که با متهم شدن به ارتکاب قتل دستگیر و روانه زندان «کوته‌گانی» شد.

او در ایامی که در زندان به سر می‌برد، به همسنگران سابق خود متوسل شده، خواهان کمک، برای آزادی خود می‌شود. هم سنگران جواب می‌دهند، بد کرده‌ای جزایش را بکش.

سید سرور از همسنگران خود ناامید شده، این بار دروازه استاد مزاری را می‌کوبد و برای آزادی خود، از وی طلب کمک می‌کند. استاد مزاری پیغام می‌دهد: اگر از رفقای سابق می‌بری و مثل آدم فرمان می‌بری، آزاد می‌شوی.

سید سرور که از رفقاء سابق خود ناامید شده

بود، به درخواست استاد مزاری، پاسخ

مثبت می‌دهد، و آزادی خود را باز یافته،

سمت بالاتری را به دست می‌آورد.

۴. من برای خوش درخشیدن

حزب و تحقق آرمان بزرگ، خون و

حیثیت خود را در کف دست گرفته،

بامیان را به مقصد کابل، مخفیانه

ترک کردم. من در حالی فاصله بین

کابل و بامیان را پیمودم که احتمال

دستگیر شدن و نابود شدنم، به دست

نیروهای حرکت اسلامی، مسعود و نجیب،

بالای هفتاد فی‌صد بود.

ما برای تثبیت

ریاست استاد مزاری، در

شورای مرکزی حتی با هم

حزبیهای سابقش برخورد کرده، در

مقابل شان ایستاد شدیم، اما ایشان

از این موقعیت بسیار ناجوان مردانه

استفاده کرده، به جای توجه به

تحقق آرمان، تثبیت دبیری خود و

آله بی اراده ساختن حزب را

مورد توجه قرار داد.

من در حال مخفیانه وارد کابل شدم که رژیم نجیب بر همه چیز مسلط بود و لحظه ورودم ۱۳۷۱/۱/۳۱ بود. با این حال قلم بدستان استاد مزاری، «کنار آب» رفتن ایشان را منعکس می‌کردند اما از درج خبر ورود من به کابل، در جرأید، خودداری کردند.

۵. آقایان استاد سید حیدر علوی نژاد، فصیحی و سید محمد علی صادقی، در اول ماه جوزای سال ۱۳۷۱ از ایران وارد کابل شدند. آنها به قصد کار فرهنگی و راه انداختن امور نشراتی حزب وحدت، آمده بودند.

آنها با اشتیاق تمام، «خبرنامه وحدت» در کابل را ایجاد کرده تا شش شماره برای آن مطلب تهیه دیدند. ولی توفیق به دست آوردن پول برای چاپ آن را از استاد مزاری به دست نیاوردند و بالاخره مطالب خبرنامه هم چنان ناچاپ باقی ماند تا این که آقای سید محمد سجادی از راه رسید و از جانب استاد مزاری به عنوان مسئول خبرنامه، تعیین گردید و شروع به چاپ شدن کرد.

من در ابتدای ورود این آقایان، خدمت شان تذکر دادم که در این جا «هر که را از بهر کاری ساختند» و جزو آن آدم‌ها نیستند، تا دیر نشده به فکر بیرون رفتن خود از کابل باشید که به نان شب و روز و جای برای استراحت تان در می‌مانید. اما این تذکر به آقایان برخورد و آن را نوعی توهین به خود تلقی کردند و یادآور شدند که: ما هم از اعضای حزب وحدت هستیم، خیر باشد که شما چند روز پیش‌تر به کابل آمده‌اید.

استاد محقق چه کرد؟

با سفارشات کتبی و مخابرویی استاد مزاری، نسبت به استاد محقق در شمال، صحنه گذاردن عملی ما بر این مسأله و عدم توجه به استغاثه‌های شخصیت شمال، استاد محقق به عنوان تنها نماینده حزب وحدت در شمال و یگانه شخصیت مقتدر شیعی در آن حوزه، تبارز کرد و ما درخشش ایشان را با سعه صدر هضم کردیم اما ایشان از موقعیت جدید خود چنان استفاده کرد که دمار از روزگار نیروهای حریف کشید. وی برای نابودی رقباء گذشته، بالفعل و بالقوه خویش، اقدام به ترور اشخاص روحانی، تحصیل کرده، قوماندان، نظامی و حتی افراد عادی زیادی نمود.

آنچه در پی می‌آید، گزارش‌های مسئولین جهادی شمال کشور است، در این زمینه آنها تأکید دارند که گزارش کامل نیست و تعداد افراد ترور شده، بسیار، بسیار بیشتر از آن چیزی می‌باشد که در این جا ذکر شده است. مطابق گزارش، افراد ذیل بعد از تشکیل حزب وحدت و مقتدر شدن استاد محقق، به دست ایشان ترور شده‌اند:

الف. ولسوالی بلخاب، به روایت آیه الله عالمی بلخابی:

۱. سید محمد عالمی زاده ۱۶ ساله در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۲. بی بی فاطمه فرزند سید اسماعیل در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۳. سید منظر فرزند سید مرتضی در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۴. سید عبدالله فرزند سید غلام حسین در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۵. حجة الاسلام رضوانی فرزند گل حسین در سال ۱۳۷۵ قریه گل ورز
۶. دولت فرزند میرزا در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۷. سید ابول معروف به بالی فرزند سید حسین در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۸. محمد حسین فرزند حاجی عیسی در سال ۱۳۷۵ قریه گل ورز
۹. ناظر حسین فرزند دولت در سال ۱۳۷۳ قریه گل ورز
۱۰. سرور فرزند محمد حسین شهید در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۱۱. سید باقر فرزند سید احمد در سال ۱۳۷۴ قریه سرپل
۱۲. سید آیه الله فرزند سید حسین در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۱۳. سید اسحاق ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۱۴. محمد حسین فرزند عبدل ۱۳۷۴ قریه جی
۱۵. عبدال فرزند نبی ۱۳۷۵ قریه جی
۱۶. غلام رضا فرزند ارباب محمد رضا ۱۳۷۳ قریه گل ورز
۱۷. شیخ عیسی فرزند میرزا ۱۳۷۳ قریه جرم
۱۸. غلام حسین فرزند حسن زوار ۱۳۷۳ قریه گل ورز.
۱۹. حسین علی فرزند فتیر خور ۱۳۷۲ قریه گل ورز
۲۰. اسحاق فرزند زلف علی در سال ۱۳۷۲ قریه جرم
۲۱. محمد نسیم فرزند حاجی بهشتی در سال ۱۳۷۲ قریه ترخوج
۲۲. چریک فرزند بابہ سفرالدین در سال ۱۳۷۴ قریه زاو
۲۳. محمد عیسی فرزند نبی کربلایی در سال ۱۳۷۴ قریه جی
۲۴. زن عبدال در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۲۵. محمد اسحاق فرزند میرزا زوار در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۲۶. محمد موسی فرزند میرزا زوار در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۲۷. غلام حسن فرزند سخیداد در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز
۲۸. میرزا علی فرزند برات علی در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز

۲۹. بیگم خانم فرزند صفر در سال ۱۳۷۴ قریه جی لازم به تذکر است که خانم مذکور در حال نان پختن هدف رگبار گلوله قرار گرفته است.

۳۰. گل حسین فرزند علی نظر در سال ۱۳۷۴ قریه گل ورز

۳۱. اسحاق فرزند طلب در سال ۱۳۷۸ قریه سرپل

۳۲. محمد علی فرزند ابغه در سال ۱۳۷۸ قریه سرپل

۳۳. داکتر هاشم فاضل فرزند حاج سید علی ۱۳۷۲ قریه ایل دراز فرمانده

۳۴. علی محمد پیکار فرزند سید علی ۱۳۷۸ قریه ایل دراز سرگروپ

۳۵. نور محمد پیکار فرزند سید علی ۱۳۷۸ قریه ایل دراز نظامی

۳۶. جبار پیکار فرزند سید علی ۱۳۷۸ قریه ایل دراز قوماندان

۳۷. میرزا محمد پیکار فرزند امیر محمد سال ۱۳۷۸ قریه ایل دراز نظامی

۳۸. نیاز رضایی فرزند حاج سید علی ۱۳۷۳ قریه ایل دارز نظامی

۳۹. ناظر رضایی فرزند حسن ۱۳۷۳ قریه ایل دراز نظامی

۴۰. حیدر حسنی فرزند حسن ۱۳۷۳ قریه ایل دراز نظامی

۴۱. ظاهر قربانی فرزند حسین ۱۳۷۳ قریه خرماتخت نظامی

۴۲. محمد حسین پیکار فرزند حسین ۱۳۷۳ قریه خرماتخت سرگروپ.

۴۳. میرزا مرادی فرزند باقر ۱۳۷۳ قریه خرماتخت نظامی

۴۴. سید محمد حسین فرزند سید ایوب ۱۳۷۳ قریه ترخوج

۴۵. محمد اله فرزند حاج حسن رضا ۱۳۷۳ قریه ترخوج

۴۶. محمد امین فرزند ابراهیم کربلایی ۱۳۷۴ قریه ترخوج

۴۷. شیخ باقر نظری فرزند ملا اسماعیل کربلایی ۱۳۷۴ قریه ترخوج

۴۸. موسی فرزند علی احمد ۱۳۷۴ قریه ترخوج قوماندان

۴۹. سید محمد حسین عدالت سید حیدر کربلایی ۱۳۷۴ قریه ترخوج

۵۰. محمد حسین فرزند ملا سیف الدین ۱۳۷۴ قریه ترخوج

۵۱. غلام رضا فرزند علی رضا ۱۳۷۴ قریه ترخوج

۵۲. محمد علی چریک فرزند نصرالدین ۱۳۷۴ قریه ترخوج

۵۳. جهانگیر فرزند سلطان ----- قریه چایله

ب. سنچارک: افرادی در ولسوالی سنچارک ترور شده‌اند، به روایت آقای اخوندزاده مسئول حوزه اداری سنچارک، به قرار ذیل اند.

۵۵. سید احمد فرزند سید ابراهیم ----- قریه آبدره قوماندان

۵۶. سید محمد حسین فرزند سید اکبر ----- قریه آبدره سرگروپ
۵۷. ناظر حسین فرزند غلام رضا ----- قریه آبدره نظامی
۵۸. یعقوب فرزند روزی ----- قریه آبدره نظامی
۵۹. یوسف فرزند روزی ----- قریه آبدره نظامی
۶۰. سید اسحاق فرزند سید ایوب ----- قریه آبدره نظامی
۶۱. سید محمد علی فرزند سید علی ----- قریه آبدره نظامی
۶۲. سید محمود فرزند سید مبارک ----- قریه آبدره نظامی
۶۳. سید میرحسین فرزند سید محمود ----- قریه آبدره طفل هشت ساله
۶۴. سید حسن فرزند سید محیب علی ----- قریه آبدره طفل شش ساله
۶۵. شیخ حیدر بلال فرزند سید مراد ----- قریه آبخور قوماندان
۶۶. دوست علی فرزند سید مراد ----- قریه آبخور سرگروپ
۶۷. محمد فرزند محیب علی ----- قریه آنجور سرگروپ
۶۸. علی فرزند موسی ----- قریه آنجور سرگروپ
۶۹. گل حسین فرزند حاجی سرور ----- قریه آبخور سرگروپ
۷۰. حجة الاسلام غفاری فرزند حجاج عبدالرشید قریه آبخور فرمانده عمومی
- لازم به ذکر است که روحانی فوق الذکر از منطقه دستگیر و به مزار شریف انتقال داده شده و به قتل

رسیده

۷۱. سید قدوس فرزند سید لوگری قریه قلاچه فرمانده
۷۲. سید حسن فرزند سید لوگری قریه قلاچه سرگروپ
۷۳. رسول مبارز فرزند امیر قریه قلاچه فرمانده
- ج - افرادی که در منطقه شبوکند، ترور شده‌اند، به روایت استاد عادل قرار ذیل اند:
۷۴. گل محمد عسگری فرزند عباد در سال ۱۳۷۳ شبوکند
۷۵. محمد رضا فرزند کریم در سال ۱۳۷۳ شبوکند
۷۶. برات علی فرزند موسی در سال ۱۳۷۵ شبوکند
۷۷. سید فخفور فرزند موسی در سال ۱۳۷۵ مسجد سبز
۷۸. ستار فرزند حکیم در سال ۱۳۷۵ شبوکند
۷۹. محب علی فدایی فرزند حاجی مهر علی در سال ۱۳۷۵ مسجد سبز
- د - افرادی که در منطقه عبدالگان ترور شده‌اند به روایت آقای فهیمی قرار ذیل اند:
۸۰. حجة الاسلام محمد صادق تقدسی فرزند عبدالستار در سال ۱۳۷۵ مسؤل

عمومی

لازم به تذکر این که روحانی فوق الذکر از منطقه دستگیر و به مزار انتقال داده شده و به قتل رسیده

۸۱. یعقوب علی فرزند غلام حیدر در سال ۱۳۷۷ عبدالگان سرگروپ

۸۲. ضرب علی فرزند غلام حیدر در سال ۱۳۷۷ منطقه عبدالگان نظامی

همه افرادی که در سرپل و مزار شریف ترور شده‌اند قرار ذیل اند:

۸۳. محمد امین اختری در سال ۱۳۷۴ سرپل قوماندان عمومی

۸۴. حجة الاسلام و المسلمین علی اصغر ناصری ۱۳۷۴ سرپل مسئول

عمومی

۸۵. حجة الاسلام و المسلمین فلسفی ۱۳۷۳ سرپل قاضی

۸۶. ابراهیم شاه حسینی ۱۳۷۳ سرپل

۸۷. حجة الاسلام و المسلمین دانش ۱۳۷۶ سرپل مسئول

۸۸. حاج ابراهیم ابوذر ۱۳۷۶ سرپل مسئول

۸۹. حجة الاسلام و المسلمین استاد مصباح با هشت نفر ۱۳۷۳/۱۱/۹ مزار شریف

۹۰. حاج محمد علی کاشفی مسئول نظامی حرکت اسلامی در دوران جهاد با روس‌ها که در سال

۱۳۷۴ در شهر مزار شریف ترور شد.

۹۱. حجة الاسلام مرتضوی ۱۳۷۵ مزار شریف قاضی

در شرایطی که زمین خدا بر مردم بی پناه هزاره و شیعه تنگ آمده است و از افغانستان، فقط ولسوالی بلخاب، در اختیار استاد محقق می‌باشد و همه مردم آن - بنا به ادعای هفته نامه همبستگی - رهبری ایشان را پذیرفته، یک دست و یک دل و یک صدا به جنگ دشمن قسی القلب رفته‌اند، استاد محقق، به کشتار یک تعداد انسان پرداخته است، آن هم به جرم سابقه حزبی؟

۱. محمد حسین فرزند علی حسین در قریه الکه سال ۱۳۷۸

۲. محمد حسن فرزند حاج مظفر در قریه الکه ۱۳۷۸

۳. محمد علی فرزند حیدر در قریه الکه ۱۳۷۸

۴. حسنی فرزند افضل در قریه الکه ۱۳۷۸

۵. علی محمد پیکار در قریه ایل دراز

۶. نور محمد پیکار در قریه ایل دراز ۱۳۷۸

۷. نور محمد پیکار در قریه ایل دراز ۱۳۷۸

۸. جبار پیکار در قریه ایل دراز ۱۳۷۸

۹. میرزا محمد پیکار در قریه ایل دراز ۱۳۷۸

استاد محقق از موقعیت به دست آمده و امکانات حزب وحدت، برای تحقق آرمان مشترک استفاده نکرد بلکه بر عکس به باندبازی روی آورده به تقویت و گسترش باند گذشته خود پرداخت.

به همین علت بود که اعضای شورای مرکزی و مسؤولین حزب وحدت که از باند استاد محقق نبودند و گذرشان به مزار شریف می افتاد، جا برای ماندن و نان برای خوردن به دست نمی آورد؛ اما از مرحوم ابوذر غزنوی با افراد محافظش در هتل برات، به مدت طولانی و در سطح بالا پذیرایی کرد، به قسمی که بودجه آن بنا به اظهارات مسؤولین شمال حزب وحدت - از جمله شیخ سلمان - به دوصد لک افغانی می رسید. دو صد لک افغانی آن زمان (۱۳۷۲) معادل بیش از بیست هزار دالر آمریکایی می شد.

شما قضاوت کنید

با توجه به آنچه گفته آمدیم، من از وجدانهای بیدار و بری از گرد دالر، از آزاد اندیشان و رها از قید پول و پلو، از انسانهای منصف و فوق روابط و تعلقات پارتی و حزبی می‌خواهم که به تأمل نشسته قضاوت نمایند:

۱. آیا آرمانها را می‌توان از طریق باند بازی محقق ساخت؟

۲. آیا باند بازی با آرمان خواهی در تضاد قرار ندارد؟

۳. آیا جریانی که در پی به قدرت رساندن اشخاص می‌باشد، قادر به محقق نمودن آرمان می‌باشد؟

۴. آیا جریانی که آرمانها را به پای اشخاص قربانی می‌کند، قابلیت همراهی در مسیر تحقق آرمانها را

دارد؟

۵. آیا چماق ساختن شخصیتها، برای بستن دهنها و شکستن قلمها، نشان واپسگرایی و درماندگی

نیست؟

۶. آیا به داوری فراخواندن عنصر «قدرت» در اختلافات ذات البینی و خودی خبر از ناپختگی و

عدم اهلیت برای رهبری نمی‌دهد؟

۷. با اشخاص و جریانی که اگر «فرا دست» قرار گیرند از دیگران نوکری و چاپلوسی می‌طلبند و اگر

«فرو دست» قرار گیرند دست به خراب کاری می‌زنند چه باید کرد؟

اگر چهار جریان متضاد پشتونی قادر به همکاری می‌شوند، بدان جهت است که وجه

مشترک و ما به الاجتماع شان به قدری وسیع است که برای همه در آنجا، جای وجود دارد

و همه قبل از هر چیز به فکر تحقق آرمان هستند نه به قدرت رساندن اشخاص.

اگر مولوی عمر به دیگران بگوید: «یا به الله بی اراده و مداح تبدیل شوید یا شما را نابود

می‌کنم» این هماهنگی چند روز دوام خواهد کرد؟

آرمان بزرگ و تحقق آن به عنوان هدف، کار و شایستگی کاری و کاربردی به عنوان

معیار پیشرفت یا عقب افتادن بالارفتن یا پائین آمدن، خیانت یا خدمت و التزام عملی به

اصول زندگی مسالمت آمیز می‌تواند گروهها و مجموعه‌های انسانی را متحد کرده،

هماهنگ، فعال، با نشاط و بالنده نگه دارد.

به قدرت رساندن اشخاص یا مجموعه، به عنوان هدف، روابط و مداحی به عنوان معیار فرا رفتن و فرو افتادن و عدم التزام عملی به اصول تأمین کننده زندگی مسالمت آمیز موجبات اصطکاک درونی، پراکندگی، نفاق، صف آراییی و ناپودی همه توان مندیها و انرژیها را فراهم می آورد. در این مطلب جای هیچ شکی وجود ندارد و تاریخ حیات جوامع انسانی و تشکلهای، شاهد گویایی بر این مدعاست.

اصل «یک بام و دو هوا» یک اصل مخرب و برهم زننده حیات جمعی است و اعمال آن از جانب هر فرد و جمعی که باشد، موجبات بحرانی شدن فضای جامعه را فراهم می کند. من در سال ۱۳۶۸ در نخستین روزهای به راه افتادن حزب وحدت، از اصل «حرمت نهادن به اساسنامه و مصوبات جمعی» دفاع کردم، آن روز مصائب اعمال اصل «باندبازی» دامن کسی را نمی گرفت لهذا هیچ کس - جز بنده - در برابر آن عکس العمل جدی نشان نداد.

اما زمانی که مصائب اعمال اصل «باندبازی» از مقوله های مقدمات حیات جمعی فراتر رفته، دامن اشخاص را گرفت، عده زیادی به صدا درآمدند اما بسیار دیر شده، کار از کار گذشته بود. این ویروس که به مرکز تشکیلات حزب راه یافته بود هر روز به پیش روی خود ادامه می داد و دامن افراد و شخصیت های بیشتری را می گرفت تا این که نوبت به کسانی رسید که مدافع دو آتشه اعمال اصل «باندبازی» در طول حیات حزب وحدت تا سال ۱۳۷۷ بودند. استاد محمد ناطقی در محرم سال ۱۴۲۰ دم از اصل «حرمت نهادن به اساسنامه» می زند و از بی توجهی به نظریات اعضای شورای مرکزی، شکوه سر می دهد و بالاخره «ميثاق وحدت» از عدم برخورد قاطع و جدی بعضی از اعضای شورای مرکزی و توجیه نارسایی ها و باند بازی ها از جانب آنان انتقاد می کند.

من به این آقایان بزرگوار، همان سخن امام حسین (ع) را که به دانشمندان عصر خود در منی گفت می گویم: «وقد ترون عهد الله منقوضة فلا تفرعون وانتم لبعض زمم ابائکم تفرعون و ذمة رسول الله محقودة»^(۱)

شاهد شکسته شدن حرمت ها و دستورات الهی بودید اما به خروش در نمی آمدید در حالی که برای شکسته شدن برخی از تعهدات پدران تان به خروش در می آید و این در صورتی است که تعهدات پیامبر خدا (ص)

**آیا جریانی که
آرمان ها را به پای
اشخاص قربانی
می کند. قابلیت
همراهی در مسیر
تحقق آرمانها را
دارد ؟**

حقیر شمرده شده زیر پا می‌شود.

تا کی همه چیز را در چارچوب باند و باند بازی بگیریم و تحلیل نماییم؟ اعمال اصل «باند بازی» مرضی است که به همه جا سرایت کرده و دامن همه کس را می‌گیرد و تنها رندان و دست و پاداران از آن بهره‌مند می‌شود.

فاصله بین ایجاد و فروپاشی حزب وحدت را از آن جهت پیمودیم که نشان دهیم، بعد از نوشته شدن میثاق وحدت، اساسنامه و آئین نامه‌های حزب، دو جریان در درون حزب وحدت و دو نوع برخورد با آن بوده است:

۱. جریانی که به «وحدت» نیروها، جهت تحقق آرمان بزرگ (برقراری نظام برادری در افغانستان و پایان دادن به موجودیت نظام ارباب رعیتی) به عنوان یک آرمان نگاه کرده، جهت حفظ و بالندگی آن از هیچ کوشش و خودگذری، فروگذار نکرده‌اند.

۲. جریانی که به «وحدت» نیروها، به عنوان یک زمینه و ابزار ترقی اشخاص و به قدرت رساندن آنها نگاه کرده اگر «فراست» بوده‌اند به اربابی پرداخته، با دیگران به عنوان نوکر و مداح خویش برخورد نموده‌اند و اگر «فروست» بوده‌اند جز تخریب کاری، ایجاد اصطکاک و تنش زایی کاری نداشته‌اند.

ما راه نجات از پراکندگی، نفاق، اصطکاک، اتلاف انرژی‌ها و امکانات، خوش درخشیدن در میدان رقابت در سطح کشور، منطقه و جهان را در این جستجو می‌کنیم که «تحقق آرمان» جای «به قدرت رساندن اشخاص» را بگیرد و همه افراد و مجموعه‌های انسانی از قربانی کردن آرمان به پای اقتدار اشخاص جداً پرهیزند.

ما بر این باوریم که هرگاه کار برای تحقق آرمان بزرگ به عنوان تنها معیار شناخت افراد خادم از خائن، فرا رفتن و فرود آمدن، مطرح شدن یا مطرود گشتن، از جانب همه افراد و مجموعه‌ها، به رسمیت شناخته شده، التزام عملی به آن سپرده شود. «اصطکاک» به «تعاون» و همکاری تبدیل شده، بحران جای خود را به ثبات و آرامش می‌دهد.

ما معتقدیم که «التزام عملی داشتن به اصول زندگی مسالمت‌آمیز» اولین تعهد و مسئولیت افراد و مجموعه‌های موجود در یک جامعه یا تشکل می‌باشد و عدم «التزام عملی به اصول زندگی مسالمت‌آمیز» مهمترین نشان مسئولیت‌شناسی و خیانت به حیات جمعی است.

مطمئن هستیم که چهار جریان کمونیست‌ها، سلطنت طلب‌ها، بنیادگراها و متحجران جامعه پشتون، فقط با اعمال سه اصل فوق (تحقق آرمان به عنوان هدف، کار برای تحقق آرمان، به عنوان معیار پیشرفت و عقب افتادن افراد و مجموعه‌ها و بالاخره التزام عملی به اصول زندگی مسالمت‌آمیز در اندرون جامعه پشتونی) توانسته‌اند با هم کنار آیند، همکاری نمایند و به سوی نیرومند شدن و حاکمیت بر افغانستان پیش روی منظم و

مستمر داشت
هرگاه هر
تعقیب می‌نم
نظر قرار می
گرد هم آمد
جامعه پشتو
موفق نشدن
بیائید به
جریان‌ها جا
ندارد که دو
«حکم الامثال
این فریا
تجربه اندو
لزم العزة
الكرامة علیه
پس آنگ
خوبی بود
اندیشه نم
موجب عز
آنان دور
آورده، نعم
کرامت و ش
آنان شد.
واجتنوا
از هر ک
شکست و
تنها سخن

مستمر داشته باشند.

هرگاه هر یک از جریانات چهارگانه فوق به قدرت رساندن اشخاص را به عنوان هدف تعقیب می نمود و روابط حزبی را به عنوان معیار تقدیم و تأخیر افراد و مجموعه ها، مد نظر قرار می داد و بالاخره به اصول زندگی مسالمت آمیز، پشت می کرد، هرگز قادر به گرد هم آمدن و همکاری کردن نمی شدند، همان طوری که احزاب جهادی وابسته به جامعه پشتون، چنین کردند و هرگز به تشکیل جبهه واحد و همکاری در چهار چوب آن موفق نشدند.

بیائید به جای فحش و ناسزاگویی به این یا آن، به اعمال اصولی بپردازیم که جریانات جامعه پشتون، در حیات مبارزاتی خود، مورد عمل قرار دادند، هیچ دلیلی وجود ندارد که دواي درد آنان به درد ما نخورد بلکه بر عکس دهها دلیل و علت وجود دارد که «حکم الامثال فی الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد»

این فریاد امام علی (ع) است که از پس هزار و چند صد سال به گوش هر فرد و جمع تجربه اندوز و عبرت آموز طنین می اندازد که: «فاذا تفکرتم فی تفاوت حالیهם فالزموا کل امر لزمت العزة شأنهم و زاحت الاعداء عنهم و مدت العافیة به علیهم و انقادت النعمة له معهم و وصلت الکرامة علیه حبلهم»

پس آنگاه که در تفاوت حال آنان به هنگامی که در خوبی بودند و زمانی که در شر و بدی قرار داشتند اندیشه نمودید به سراغ کارهای بروید که موجب عزت و اقتدار آنان شد، دشمنان را از آنان دور نمود، عافیت و سلامت به آنها روی آورده، نعمت را در اختیار شان قرار داد و کرامت و شخصیت باعث پیوند اجتماعی آنان شد.

واجتنبوا کل امر کسر فقرتهم و اوهن منتهم^(۱)

از هر کاری که ستون فقرات آنها را درهم شکست و قدرتشان را سست کرد، اجتناب ورزید.

تنها سخن گفتن و نوشتن از ضرورت وحدت، همکاری و همدلی

با اشخاص و جریانانی که

اگر «فرا دست» قرار گیرند از

دیگران نوکری و چاپلوسی

می طلبند و اگر «فرو دست» قرار

گیرند دست به خراب کاری

می زنند چه باید کرد؟

رهبران و مجموعه‌ها کافی نیست، چون سخن گفتن از مقوله‌ای و یا نوشتن آن، به معنی طرح کردن آن مقوله به حساب می‌آید، باید برای عملی نمودن وحدت و همدلی «مکانیسم» آن را به دست آورد. باید به این سؤال‌ها جواب داده شود:

۱. مقومات ایجاد وحدت و همدلی چیست و کدام

می‌باشد؟

۲. عوامل و اسباب انحلال وحدت چیست و کدام

است؟

۳. افراد و مجموعه‌های موجود در یک جامعه یا

تشکل سیاسی و غیر سیاسی، باید از کدام مقررات

پیروی کرده، کدامین اصول را به کار بندند تا وحدت

و همدلی از آسیب دیدن و انحلال به دور ماند؟

۴. معیار تمیز وحدت طلب از نفاق افکن و وحدت

شکن چیست؟

۵. با وحدت شکنان چه باید کرد و چگونه با آنها به مقابله

برخاسته وحدت را نجات داد؟

اگر برای پرسش‌های مطرح شده جواب دقیق و مناسب نیابیم، افراد و مجموعه‌های وحدت شکن، نفاق افکن از عناصر وحدت طلب، بازشناخته نخواهند شد و دزدان در تاریکی شب و صحنه پر هیاهو و جنجال تبلیغاتی، با صاحب خانه مال باخته، هم آوا فریاد «دزد را بگیر» سر می‌دهند و خلق الله هیچ نمی‌داند که دزدان کی‌ها بودند و صاحب خانه‌های مال باخته، چه کسانی اند؟

به امید روزی که ملت ما از آگاهی، اراده و انتخاب برخوردار شده، وحدت شکنان را از وحدت طلبان بازشناخته به حمایت وحدت طلبان برخاسته، از وحدت شکنان دوری نماید.

والسلام

شاهد شکسته شدن

حرمت‌ها و دستورات الهی

بودید اما به خروش در

نمی‌آمدید در حالی که برای

شکسته شدن برخی از تعهدات

پدران تان به خروش در می‌آید و

این در صورتی است که تعهدات

پیامبر خدا (ص) حقیر شمرده

شده زیر پا می‌شود.

آثار چاپ شده مؤلف:

۱. مبانی تفاهم ملی در افغانستان
۲. استاندارد تفکر اسلامی
۳. پس از جنگ با.....
۴. مجموعه پس از سکوت (۴ شماره)
۵. سخنی با اقلیت‌های محکوم

آثار آماده چاپ از همین نویسنده در موضوعات ذیل عبارتند از:

الف: سیاست

۱. استراتژی مبارزاتی ائمه معصومین (ع)
۲. نظام مؤاخات
۳. کالبد شکافی چند پدیده تاریخی
۲. یک بازی و چند تباهی
۵. سیری در ایده قانونگرایی در افغانستان
۶. آن سوی شعارها
۷. خاطرات سیاسی

ب: عقاید:

۱. دیدگاه‌های مجاهد مسلمان
۲. مبانی ضرورت جهاد
۳. گذری بر سنت‌های اسلامی
۴. غدیر و موانع حاکمیت دینی
۵. بعثت
۶. از انسان تا انسان ایده آل

ج: تاریخ:

۱. خاطرات از علاء الدین تا کابل در دو جلد
۲. ماجرای تأسیس مدرسه امام صادق (ع)
۳. یادداشت‌هایی از روزهای آغازین انقلاب

د: فلسفه تاریخ:

۱. فلسفه تاریخ در پرتو قرآن کریم
- بعثت با مقوله‌های فلسفه تاریخ

Author's works have been published:

- 1 - Principle of national understand in Afghanistan
- 2 - Standard Islamic thought
- 3 - After war with
- 4 - Series after silence (4 volume)
- 5 - Expression to deprive minorities

Prepared works to publish from the same author include:

A-Politics

- 1 - Invulnerable Imams strategic debates
- 2 - Brotherhood system
- 3 - Look for some historical phenomenon
- 4 - One play and several corruption
- 5 - Looking for idea of coustitutionalism in Afghanistan
- 6 - Behind propaganda
- 7 - Pulitical memories

B - Idealogy

- 1 - Idea of moslim's mojahid
- 2 - Base of jehad necessity
- 3 - Look at Islamic customs
- 4 - Kader and obstacles of religious sovereignty
- 5 - Delegation as a prophet
- 6 - From human to ideal human

C - History

- 1 - Memories from Aleaden to Kubol in II volume
- 2 - How to established Imam Sadeg school
- 3 - Notes from beginning of revolution days

D - Philosophy of history

- 1 - Philosophy of history in regarding to the Koran
- 2 - Making clear delegation as a prophet according to philosophy of history

No _____
Date _____
Committee _____
Annex _____

بسمه تعالی



شماره ۱۳۷۵/۸/۲۲
تاریخ ۱۳۷۵/۸/۲۲
موضوع

حزب وحدت اسلامی افغانستان Hezbe Wahdat-e-Islami Afghanistan

برادران و دوستان محترمانه!

سلام علیکم و بعد: رفیقان و دوستان عزیزان! ما در کنار شما مردم، خلاف انتظار گروه ولی برای ما قابل ترجیح است، بخاطر مسأله صدها بین شما و بعضی دوستان و خود داشته، اما بیش از این ما ندانیم شما در کنار آنها به هیچ صورت ترجیح پذیر نخواهید بود؛ تمام مسائل را با قریب نژادان و صحت مردم شما ایشان ها هنگ شریک ما - آیند شما را اهلینک سیدیم - و اینها را خلیلی سیدیم



توضیح: با گذشت ۲۸ روز از فرمان آقای خلیلی، قوماندان سعادت به تاریخ ۷۵/۹/۲۲، علوی قول غلام حسین و یارانش را به شهادت رسانید.

مردم زخم خورده و بی دفاع، قاتلان این شخصیت‌ها را نمی‌بخشند و از آن‌ها نمی‌گذرند و به کسانی که ماشه تفنگ را کشیده‌اند و این سروهای خرامان را از بوستان قوم، به خاک انداخته‌اند و هم چنین کسانی که دستور این تیراندازی را صادر کرده زمینه‌هایش را فراهم نموده‌اند، لعنت می‌فرستند!
(از متن ص ۱۹)

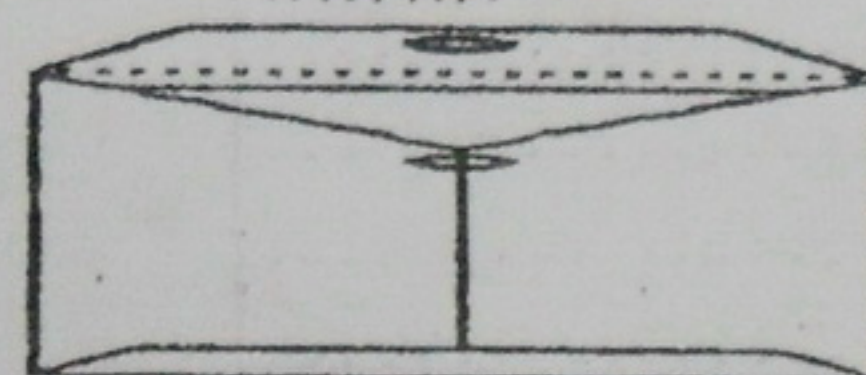
آخرین نامه و رهبر شهید خطاب به ملا بورجان

بسمه تعالی
چهارمین ملا بورجان
سلام علیکم و بعد: رفیقان و دوستان عزیزان! ما در کنار شما مردم، خلاف انتظار گروه ولی برای ما قابل ترجیح است، بخاطر مسأله صدها بین شما و بعضی دوستان و خود داشته، اما بیش از این ما ندانیم شما در کنار آنها به هیچ صورت ترجیح پذیر نخواهید بود؛ تمام مسائل را با قریب نژادان و صحت مردم شما ایشان ها هنگ شریک ما - آیند شما را اهلینک سیدیم - و اینها را خلیلی سیدیم

جناب آقای ملا بورجان، السلام علیکم و -
قبلاً به شما گفتیم که شما از سنگرهای ما دفاع نمی‌توانید، حالا هم ما حاضر هستیم که شما سلاح‌های ثقیل و ضعیف ما را در اختیار ما بگذارید که از مردم ما دفاع کنیم، حاضر هستیم که با همین مردم، ما جبهه دفاعی در مقابل شورای نظار - ربانی تشکیل بدهیم. هیأت ما خدمت رسید، مواضع خویش را اعلام دارید که آنها تمام غرب کابل را تصرف می‌شوند.

عبدالعلی مزاری

۱۳۷۲/۱۲/۲۰

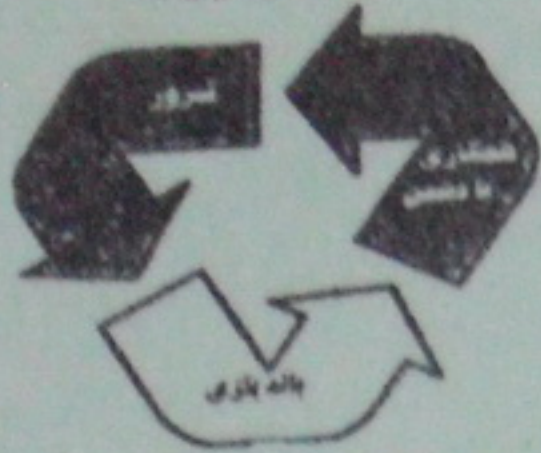


به این ترتیب در بستر تاریخ مبارزه با گروه طالبان، نخستین کسی که از جامعه شیعه و هزاره افغانستان اقدام به تسلیم شدن به دشمن مشترک (گروه طالبان) به منظور تصفیه رقباء و حریفان (جاوید و استاد اکبری) نمود، استاد مزاری بود و این سنت سینه از یادگارهای او می‌باشد!
(از متن ص ۱۴)

۱

پس از حکومت

سرکذاشت چند پدید



علی جان زاهدی

۲

پس از حکومت

علی جان زاهدی

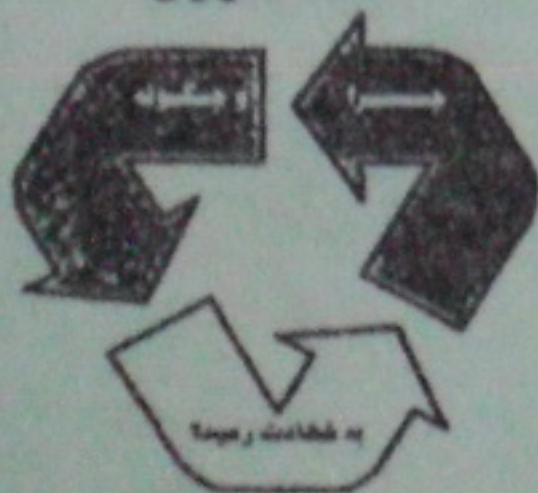


علی جان زاهدی

۳

پس از حکومت

استاد مزاری



علی جان زاهدی

استاد خلیلی:

به هفته نامه دستور دادم که با
محور قرار دادن سخنرانی
زاهدی در کابل، چهار ماه بر
ضدش مانور دهید!

«به نقل از حجة الاسلام ضامن علی حبیبی (عضو شورای مرکزی)»

زاهدی:

هدف از پرداختن به حوادث
بیت سالة کشور به دست
آوردن پاسخ این سوال است که
چرا و چگونه به این جا رسیدیم؟